

۳۱۲۰  
مادون الحضا



# شعر مثنوی هفت بند

بسم الله الرحمن الرحيم

کلامیکه مطلق و معطرش کلامی رفیع مجلی و مزین است و ثناء علایم که در لسان  
نبره ارباب ناطق گردانید بیانگر نظم و شعرش جلوه معانی بدیع تجلی و روشن است  
حمد طراچی که در زمین گویین یا سمن نثار مضامین رنگین شکفانید قادر یکتا شکفته بند  
بهفت فلک بلند را تو است قوت کامل اشش سیار نمود قیوم توانا نمیکه جزو  
اطراف اربعه اراضی سبزه را به اوتاد شوالح قدرت شامله اش برقرار نمود  
نظمیکه تسبیح قوافی نظام لطافتش بر انتظام اتم شاید کامل شماریکه ترجیع فواصل  
عدش بر انتظام اقوام گواه عادل در خورد ثنای وی ندارم دهنی شایسته  
شکری نیام سخنی حمد و مدحش برون زوهم است و قیاس کویده کمالش  
همچو منی چمن چمن کلهای ارم رنگ صلوات نامیات و گلشن گلشن یارین

ترتیب این کتابت نیاز از صاحب نامه موسی و ارغمتی برداری و بخش برداشته  
 و عیسی بجان حاکمان خود را یکی از منتظران او ساخته ای لقبی که عقل کل برخی استغافه  
 علوم از فنون اعجاز او نموده در پیچیده که ابروی کوه براف نیست از غبار بگذرند  
 بسم الله المحفاجاد عالم حادث و قدیم فاتحه کتاب مستطاب انک علی خلق عظیم  
 حاتم همان سراسر وجود وجود خاتم فصل اسرار معرفت و شهود عالم مقام ما اوجی سرشته چشم  
 مازع البصر و ما طغی ما از سداک الا رحمة للعالمین اخبار نیست از انعام عام او کنت  
 نبینا و آدم من الما و الطین اشعار نیست از علو مرتبه و مقام او **کتابت**  
 که حمد احمد گوید کو طاقت دل که سر سر مد جوید عابر شده عقل از ثناء و تحسین ان  
 کرده قصور بید بویید تسلیات به احصی و تحمیدات لا انتهی ثار جلالیت  
 ما ب ال مقدس فعال او که هر یک مهر سپهر نبوت را بر جبهه و کوه زلف و نقوش  
 در جبهه سیما آنکه سیما چهرش مطلع انوار اشق القمر و سیما ی غبش منیع جویبار انا  
 شکم زلفش متن دو مصرعه از بند جلال او ربیع مسکون قطعه از نسج جمال او **بسم الله**  
 شجاعت و خرق نمای ترکیب بند شهادت و کشور کشای مصرعه کامل از منتخب  
 ابناء و نادر دیوان هسته و ایم فردی نادر از نسج انفس نادر قصیده خدا بر سینه قائم  
 فارسی مضمار سلوین عماشتم و ساقی راوق ظهور قیام قسم نهایی بی طعمون **الطعام**  
 رسام الای ی دعوا الی دار السلام منشور نسبت عالی او بجدیت انا و علی من  
 نور و احد مسجل و شرف حسب او به لیل کریمه انا و لیکم الله و رسوله و الدین امنوا

مولای شنبه او صیاح حلقه اصفیا و صی مصطفی یعنی علی مرتضی علیه الصلوٰۃ و التنا  
ان شاء ولایت فتوت که دلی است اسرار خفی بنور او جمله علی است  
همان شبی که حضرتش بی همتا است کس نیست بعلم با اگر هست علی است  
سخن را در نظم و نثر مدح او فایده تنگ پای خیال چون مصرعه شکسته در قطع این  
بید انگ من کلام سدی و مولای حفظی الله الحفیظ بحفظه و حمایته  
هر که خواهد پیش حق سر بر کند تاج مهر مرتضی بر سر کند هر که گوید اترضای علی  
شاید مقصود خود در بر کند یابد از حق ابروی و جهان هر که جان شرح  
آن سرور کند دارم ابد از علی مرتضی کو بعرفان فهم من برتر کند  
وام گیرد صد زمان از جبرئیل قطعه وصفش حفیظ از سر کند همیشه بود  
رای حقبت نهای عرفا باد که بعد آیات با برات کلام ملک علام و احادیث  
حضرت سید انام علیه و اله الف الف تحیت و سلام هیچ کلامی بهتر از  
مناقب ایما اظهار نیست و هیچ حرفی خوشتر از معاشره ابرار نه و این اختر  
اصغر سرگشته تیره حیران باد به جای پریشانی و بهجانی که بدست خوشه چینی  
از باب محال کرده و عمری نفوذ اوقات را در تکمیل معارف بسر برده  
همیشه عازم بود که خود را بشرف سعادت بعضی از کلمات عرفا شریف  
سازد تا بدین ذریعه نشاید نجات یابد بالجمله در او این مطالعه که محبان  
دینی و مومنان یقینی کلامی بنظر آمد که بمشاطلی زبده زمین و زمان بفضل حق

دانش مولانا کمال الدین حسینی کاشانی بر وایتی مصحح و مدح جناب شیخ شاه دوسر از نقایب  
 بدست صحیفه قدم جلوه کری نهاده و بزبان غریب البیان فارسی داد خوش کلامی داده  
 چون پرده زبان برداشته معنی غور رفت معنی بود از جواب اید از حقان لیسیر  
 و سر اسرار ای معارف خیزد و لطافت و رنگینی اشعار مرقومه فکر صایغین چون خونها  
 که خورد و در سلاست مضامین منظومه طبع سلیمین چون لطفها که نبرده الکلام  
 خوانم که بیا کینه کوی از فرشته میر باید رواست و اگر معجزه کلیمین درم که ان  
 عشق بد رخت دل میزند سزا بگر او آب روانی دارد اما از چشم خوشگان  
 شعله ذوق و تقطیع او ترکیبی دارد لکن از خون جگر خستگان و شنیدنی ذوق  
 غرض کلام منظوم است با کبریا ی منشور اشعار ابدار است بابر قهایلی  
 طور نظر بر اینکه عواصی کو که در قلم بی پایان عواصی غوده در شاهوار  
 بست ارد و طایفه کجا که جاکینگی کرده همت بر کندن این کان کمارد  
 سخت تفکری بودم و قطع مسافت تخیر می نمودم ناگاه نسیم سحر طراوت  
 ده گلشن فتوت و کامکاری نزار است بخش جبین مروت و نازداری  
 بهار فیض و احسان برق مزاج جور و عدوان جوهر مصصام شجاعت  
 صیقل رخ سخاوت جلا بخش دیده دولت و اقبال مسند او زارگاه  
 جاه و جلال غیرت حاتم در جود و نوال محمود وستم همت مع استقلال  
 شمع شبتان عزت و جلالت چراغ دو دمان حشمت و ایالت

دلو ان روزگار مستحب ایوان و برادر مطمح رشته بوارق را رفت بجان  
 بجمع آنچه شوارق رحمت یزدانی طراز و امن ایهت و دلاوری تک  
 کرمان شروت و بهادری خان و الا نشان جناب نواب حسن خان  
 بهادر لال خلیل اللسان علی منابر الاستان ذکر انصاف و امام القلم  
 فی محارب الکلم ساجد السائب و دامت عرصة العالم شرفه بجلال  
 اقایه و عیون محله و مره کمال مرقعه از مهب القفاست تازه و توهم  
 بی اندازه بوزید عجب بهمت بکلی لشکریه و رماض حرم را در اعتبار انداخت  
 و مشاطه مشیت نیر کهره بر داری این عروس زیبا پر درخت غنایت  
 الهی هم توفیق قسود شرح از این فرمود و الا عجز سرمایه بیخوار کی یاری  
 اینقدر جرات بود تا که بر داری چند نسخه دل سپند اسمی بمعاون الرضا  
 بانجام رسید و رقم سعادت توام بدین دعایه اختتام کردید  
 هر لحظه نصیب تو لقای حیدر هر لحظه حبیب تو ولایتی حیدر تمام  
 اسم تو بنی احمد در هر دو جهان حسن رضائی حیدر ما انا اسرع فی  
 الشرح القویم بفضل الله العظیم و بنیة الکریم جعله مخطوطاً ما یخرج العظیم  
 عن الطرح الالیم بسم الله الرحمن الرحیم بند اول قوله رفته الله علیه  
 السلام ای سایه است خوشتر العالین  
 آسمان عز و تمکن آفتاب داد و دین

سلام بالغایت و بسبب شدن سایه بمعنی بر تو فروغ خود شد تا قیام رب  
 برورد کار و خداوند عالم بفتح لام کونه از خلق عالمین جمع آن عز بکسر عین مهمله التمجید  
 تکلم بمعنی بای بر جا کردن داد بمعنی انصاف دین بمعنی کیشش با دانش دادن  
 بد آنکه بودن خورشید سایه آن فلک امانت و ولایت بنا بر آنست که اول  
 مخلوقات نور نبوی و علوی است و باقی تمام عالم فرع و نیست چنانچه دال  
 برین حدیثی که ترجمه اش در حیوة القلوب بدین این مذکور است فرمود  
 صلی الله علیه و اله من و علی ابن ابیطالب علیه السلام از یک نور او بریده اند  
 و تسبیح خدا می گفتیم در جانب راست عرشش پس از آنکه خدا ادم علیه السلام  
 را بیا فرید بدو هزار سال و پستوسته حق تعالی ما را در اصلا ب پاکیزه منتقل  
 مگردانید بر جمعی پاک تا رسیدیم نبوی عبد المطلب پس آن نور را بدو نیم  
 و مراد صلب عبد الله گذاشت و علی را در صلب ابوطالب گذاشت و از  
 حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام منقول است که حقیقتاً  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله را از طینتی که آن کوهری بود و در عرش  
 و از زیادت آن امیر المومنین علی علیه السلام را خلق کرد و از زیادت طینت  
 علیه السلام ما اهل بیت را خلق کرد و از زیادت طینت ما و دلهای محبان ما را  
 خلق کرد پس دلهای ایشان ازین سبب مایل و مشتاق است بسوی ما و تو  
 نمودن با سمان عزت ازین جهت است که فلک اعظم محیط عالم است و تمام



کائنات محاط و بی و برپای است که محاط تابع و محکوم محیط می باشد و غیر محکوم از محکوم  
 علیه پس درین فتره ایمانی است لطیف بر اینکه عزت و مباهات تکنت از  
 وجود ذات قدسی صفات حضرت امیر است نه فخر امیر از عزت <sup>بعضی</sup> <sup>جواب</sup>  
 و لایست ماب بافتاب داد و دین باین روایت که چنانچه پرورش جهان از  
 جهان تاب است همچنان حفاظت تمام ذرات از خورشید <sup>الفضل</sup> عدل این دی است  
 است و بنوعیکه مهر سپهر ضیائش ناسوت است افتاب غایت <sup>الایمان</sup> <sup>حیات</sup>  
 سر نور پاشش ملک و ملکوت است اگر ظل حمایت وی بر تو افکن نمی بود  
 مثنی اصلای چهره خود از نقاب خفائی نشود حاصل معنی بیت سلام حق بر تو  
 باد ای الکه نور ظهور تو مبداء وجود هر نور باست و ظهور نور تو منشأ است ظهور  
 همه ظهور تا افتاب عالم تاب پروردگار جهان ذره از ذرات لمعات  
 است و بر تویی از لمعات ذرات وجود تو فلک است تو محیط  
 و لکن خورشید عدالت تو روشن قزاقی دن متین قوله رحمة الله علیه  
 مفتی هر چار دفتر خواجه هر پشت خلد

و ادب بر پیش جبهت اعظم المیر منین

معنی مشتق از افتاب معنی جواب فتوی دادن و فتوی اسمی است عصبی حکم  
 و مراد از چار دفتر توریته که بر موسی علی نبینا علیه السلام نازل شده بود و  
 که بر عیسی علیه السلام نازل شده بود و زبور که بر داود علیه السلام آمده بود



مربوده

در فرقان حمید که بر حضرت ماسید العرب و العجم صلی الله علیه و آله و سلم نازل  
بود و حاجه بجهنم مالک خلد با نعم همیشه و اطلاق کرده میشود و بر بهشت نیز مجاز او  
بهشت بهشت بدین تفصیل مآثور است جنت الفردوس و جنت النعیم  
جنت الماوی و جنت الخلد و جنت العدن دار السلام دار الجنان  
جنت الرضوان بدانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است  
بهشت های که در فرقان مجید مذکور اند چهار اند جنت العدن و جنت الفردوس  
و جنت النعیم و جنت الماوی و خدا را بهشتهای دیگر اند که محفوظ اند بدین  
و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است همه طولانی با صد ساله  
راه است و خشته از آن از زر طلاست و خشته از نقره و خشته از مروارید  
و خشته از یاقوت و میان خشتهها مشک و زعفران است و کنکری های آن از نوز  
که می درخشد و از غایت انجلا مردم رویهای خود در دیوارهای می بینند و در آن  
حصار بهشت در است و هر دوری دو مصراع دارد که عرض آنها یکسان است  
و هر بیت از این عباس رضی الله عنهما که بهشت هفت اند اول دار الجنان  
و او از مروارید سپید است و دوم دار السلام و آن از یاقوت سرخ است  
و سیوم جنت الماوی و آن از زبرجد سرخ است و چهارم جنت الخلد و آن  
از زر اصفر است و پنجم جنت النعیم و آن از نقره است و ششم جنت العدن  
و آن از زر سرخ است و هفتم جنت الفردوس و آن از دریا است

و اعلاها بهشت است

و اعلامی هر چه است و مشرف است بر جمیع جنات و مشهور است که <sup>هشتاد</sup> هشتاد  
 جناحه مضف همین اعتبار نمود و او بر همین بادشا عادل جهت بمعنی طرف  
 نشین جهت بدین وجه در کتب مذکور است اول فوق یعنی بالا که از مرکز تا  
 محیط باشد و دوم تحت بمعنی زیر و آن تا زمین هفتم سیوم امام یعنی پیش  
 و آن معبر مشرق است چهارم خلف یعنی پس و آن مفسر مغرب است  
 پنجم همین یعنی طرف راست که آن است ششم یب یعنی طرف  
 که معروف الشمال است اعظم بمعنی بزرگتر امیر یعنی سردار مؤمنین جمع مؤن  
 بمعنی صاحب ایمان و ایمان نزد اهل اسلام اقوال بزبان و تصدیق بدن  
 وحدانیت ایند تعالی و بر سالت رسل و ولایت و امامت <sup>معظمین</sup>  
 علیهم الصلوة والسلام و مفتی بودن جناب ولایت ماب علم السلام  
 چهار کتب سماوی سخنی است تحقیق و قولی است واقعی <sup>علیهم السلام</sup> جناحه خود امیر  
 فرمود لو کسرت لی الوسادة و جلست علیها القضیت بین اهل <sup>التوراة</sup>  
 بتوریتهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الانجیل بالانجیلهم و بین اهل الفرقان  
 بفرقانهم حاصل معنی کلام آنکه اگر گسترده نمود برای من مسند از شد و گسترده  
 بروی پر اینه حکم میکنم میان اهل توریة موافق توریة ایشان و میان اهل زبور و موافق  
 زبور ایشان و میان اهل انجیل موافق انجیل ایشان و میان اهل قرآن <sup>موافق</sup>  
 قرآن ایشان و بودن ساقی کوثر خواجه هر هشت هشت با حادیت <sup>متواتر</sup>

ثابت است و نیز کلام "ان سرور علیه السلام که انا الذي فصل الخطاب <sup>و النور</sup> انا المحقق  
 والست یعنی منم ان کی که نزد منست فصل خطاب یعنی کلامی و قدرتی که جدا از  
 حق را از باطل امتیاز کند است میان صواب و خطا و منم قسمت کننده درجات  
 جنت برای اهل جنت و درجات و دوزخ برای اهل دوزخ و بودن حضرت حاکم  
 هر شش حس نیز حدیثی است یقینی و کلام حضرت علیه السلام نیز بر وی ثابت است  
 انا الذي اجود السموات السبع والارضين السبع في طرفة عين يعني منم که  
 سیر میکنم هفت آسمان و هفت طبقه زمین را در یک زدن و انا اقمتم السموات  
 السبع بنوري و قدرتی که کاطمه و منم که برابر کردم هفت آسمان را بنور قدرت  
 کاطمه خود و بودن جناب ولایت ماب علیه السلام اعظم نیز ظاهر و با هرست از  
 کلام مبارکش نیز منصوص است که انا الاسم الاعظم و هو که بعضی است و بودن  
 حضرت امیر علیه السلام امیر المؤمنین بدین تفصیل است که روزی جبرئیل علیه السلام  
 بر انوی ادب در حضور پر نور حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و اله و سلم  
 نشسته بود ناگاه حضرت امیر علیه السلام از آن راه بگذشت جبرئیل علیه السلام <sup>گفت</sup>  
 یا رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم امیر المؤمنین مرا دیده چنان نشست و بگذشت  
 رسالت ماب صلی الله علیه و اله و سلم پرسید که ای روح الامین آنچه روی  
 امیر المؤمنین میگوئی جبرئیل علیه السلام عرض کرد که من چگویم هر چه در ایشان  
 از حضرت رب العالمین میشنوم همان میگویم بدانکه معنی بیت هر چند <sup>و اضراب</sup>

ممکن از عابری

لیکن بزرگواریت تفاوت مراتب طباع در ترقیم می آید یعنی توئی حکم کننده بحق موافق  
کتب رسول انبوی توئی مالک هر بهشت بهشت صد سیریدی توئی حاکم هر شرف  
سمائی توئی اعظم اسماء الهی توئی سرور مومنان و دینی توئی مظهر محبان یعنی تو را حمد الله علیه  
عالم علم سلونی شهر سوار لو کشف

نا صرحت است پیغمبر امام المتقین

عالم کبرلام و نامشروع از علم بمعنی دانستن و دانش سلونی در اصل سلو بود  
صیغه جمع مذکر امر حاضر از سأل یسأل یفتح عین ماضی و مضارع ماخوذ از سوال  
معنی خواستن و نون و قافیه است و یا برای مطلق شهر سوار یعنی سوار عالی  
و قانون اهل فرس است که چون شاه بالفطری ضم کنند معنیش بزرگ گسرنند  
چنانچه شاه راه لو بمعنی اگر و کشف بضم کاف تازی و گسرنین بمعنی ماضی  
مجهول است ماخوذ از کشف بمعنی کشادن و برداشتن پرده و سلونی  
اشارت بدین قول است که سلونی قبل از تفقد و نی یعنی سوال کنند و  
بر رسیدن از من هر چه خواهد پرسش از آنکه نیاید مرا و این لفظ دو بار از زبان  
فیض ترجمان برآمد اول باین عبارت که سلونی بمن دون العرش دوم  
چنانکه گذشت و این نزدیک با انتقال صادر شده بود و تمام قول لو کشف  
منطوق است لو کشف الغطاء مازوت یقیناً یعنی اگر برداشته نشود پرده  
که عبارت از حجب ناسوت است یقین من بدرجه نرسیده که بعد از رفع حجب

ورتزاید شود ناصر صیغه اسم فاعل مشتق از نصره بضم نون بمعنی مدد نمودن <sup>بفتح</sup> نفس  
 نون و سکون فاعل معنی جان پیغمبر رسول اکویند که عبارت است از شخصیکه معیشت <sup>بود</sup>  
 بر خلق از جانب الهی برای اجرای او امر و نواهی و بار او ملحق علیحد و کتابی  
 نیز باشد امام کبیر عمره بنوا متقین بضم هم و تشدید تا و فوقانیه و کسره قاف و سکون  
 یای تثنیه و نون جمع متقی که صیغه اسم فاعل است بمعنی بر نهنگاری و بودن <sup>خاسته</sup>  
 علیه السلام جان پیغمبر مخصوص است بآیه مباهله که در لفظ الفنا و افنشد <sup>ج</sup>  
 مراد از الفنا ذات جناب ولایت انتساب است زیرا که فرمود  
 صلی الله علیه و اله وسلم <sup>اینکه</sup> هذه الفنا یعنی نفسی و اشاره الی علی علیه السلام یعنی  
 بر روی من است نفس من است و اشاره بعلی مرتضی علیه السلام نمودن تفصیل  
 قصه تطویل میخواد بدهند ابد بقدر الکفا شد و بنظر جان پیغمبر که من از حدیث حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و اله وسلم که یا علی نفسک نفسی و دمک دمی و لحمی لحمی  
 میبرین است و دلایل بر بودن امیر علیه السلام امام متقین بشمار اند منقول  
 از بعضی عرفا و کرام محبوب ترین اسم نزد حضرت امیر علیه السلام <sup>الوتر بود</sup>  
 که فرمود صلی الله علیه و اله وسلم در حق انور علیه السلام قم یا اباتراب <sup>یعنی</sup>  
 بر خیز ای پدر خاک چه درین کیفیت اشارت است بر خلافت حقیقی حضرت  
 علیه السلام که حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و اله وسلم انور و حضرت  
 امیر علیه السلام را مقتدا ای همه اولیا که از عنبر خاک مفعول اند گردانید و بر سر

۴  
 است نبت از محبت بیت ای انکه توئی دانای علم غیبی و واقف در لاریبی هر که  
 هر چه در زمین سوال میخواست شمر اطمینان کلی بر میداشت و توئی خداوند مرتبه  
 حق الیقین بدرجه اتم و توئی مصداق لو کشف بمرتبه اعم و توئی مدد کار دین  
 پروردگار صمدی و توئی جان نثار دانا سرمدی و توئی قاطع اعدای دین  
 و قاطع بنای انحرار کفر مهین و توئی جان نبی الکریم و شان علی العظیم و توئی  
 پیشوای پیر نیکاران و مقتدای جان نثاران قوله رحمه الله علیه  
 مقصد تنزیل بلغ مرکز اسرار شیب

مطلع تیاه شاه مقطع جبل المتین

مقصد مصدر میست بمعنی مفعول یعنی مقصود و معنی قصد اینک کردن تنزیل  
 بر وزن تفعیل صیغه مصدر است برای تدریج بمعنی اندک اندک نازل شدن  
 و قرآن مجید را تنزیل از آن گویند که بنجا بنجا بحسب مقتضای وقت نازل شده  
 بلغ بفتح باء تازی و تشدید لام مکسور و سکون غین معجمه صیغه امر است بمعنی  
 مشتق از تبلیغ بمعنی رسانیدن مرکز بفتح میم و سکون راء مطلقه و فتح کاف  
 تازی و سکون زاء معجمه جای قرار و اسم نقطه که در وسط دایره یا کره فرض  
 کنند بنوعیکه هر خطیکه از آن نقطه محیط بکشند مساوی بود و در بعضی نسخ  
 مرکز مظهر دیده شده بمعنی ظهور اسرار بفتح همزه جمع سر کبیر سین مطلقه بمعنی  
 و غیب بفتح غین معجمه بمعنی آنچه پوشیده بود مطلع بفتح میم و لام جای برای اند

تیلوه بر وزن ید مود را اصل تیلو بنم و او بود بر وزن یفعل صغیه مضارع واحد که  
 غایب است بمعنی میخواند ما خود از تلاوت بمعنی خواندن شاه کبیر را  
 بمعنی گواهی دهنده مقطع محل بریدن و تمام شدن جبل بفتح حا و همزه سکون  
 با و موحده بمعنی رستن و عهد و امان و پیوستگی است متین زین سخت و طبعه  
 مراد شاهی استوار بدانکه توضیح بلغ اینست که چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم از محبت الوداع فراغ نمود و مراجعت فرمود جبرئیل علیه السلام  
 آمد و گفت تمام کن امر خلافت علی علیه السلام را حضرت فرمود شنوی  
 سخنهای منافقان که چون فضیلت علی علیه السلام می شنوند با هم میگویند  
 ما را تا بس زیاده ازین نمانده است تا کجا فضایل علی علیه السلام از زبان بی  
 صلی الله علیه و آله وسلم شنویم میرویم و میگویم که ذکر مدایح علی علیه السلام مذکری  
 دیگر بدل نماید آنحضرت تا خیر کرد و در اظهار خلافت علی علیه السلام تأخیر  
 باز جبرئیل علیه السلام نازل شد و تاکید کرد اما خبر نگارها را شنیدن این و صد حساب  
 ولایت ماب را از نشر اشرا و نور بنا آورده بود و چون آنحضرت علیه السلام  
 باین مکه و مدینه بکراع النعیم رسید باز جبرئیل علیه السلام نازل گردید و مبالغه نمود  
 آنحضرت علیه السلام فرمود می ترسم که تگزین نمایند سخن مراد تو صلی الله علیه  
 قبول نکنند چون روز یکشنبه هجری دوم ماه ذیحجه رسید انسرور علیه السلام وارد مکه  
 گردید که منزل است از نازل مابین مکه و مدینه یک فرسخ پیش حجه این و سجانه باز



۸  
 خبر بر نش امن علیه السلام را نزد ان ختم المرسلين صلی الله علیه و اله وسلم فرستاد  
 و اشارت حمایت و وفایت صاحب امیر علیه السلام از شر منافقان کثیر نیز  
 با حضرت داد جبرئیل علیه السلام گفت ای محمد صلی الله علیه و اله وسلم خدا سلام  
 بر تو فرماید که لقب و صایت امیر المومنین علیه السلام بتو مبارک باد و ای کریم  
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی  
 و الله یعصمک من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین <sup>فرو خواند و</sup>  
 ابراهیم مغنوی خلافت حقیقی نشانند و با حاد و بیش عامه و خاصه ظاهر میشود که در  
 بعضی قرائت انطفا فی علی در آیه بوده است بکذا فی الحدیقه منی ای این است  
 فرستاده بحق برسان بکافه اهل اسلام با نچه نازل کرده شده بسوی تو از نزد پروردگار تو  
 در ان این است که مقرر نمائی علی علیه السلام را وصی و خلیفه خود و اگر نرسائی این  
 حکم را یعنی خبر خلافت و ولایت علی علیه السلام را بر خلائق پس نرسانند  
 بنعام حق سبحانه را بد رستی که خدا یتعالی آنها را در تیرا از شر مردمانیکه مخالف علی  
 آند و مسلط نکرد اند کفار را ابر تو حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بحسب  
 همه مهاجر و انصار را جمع نموده بر منبریکه از بالا نهایی شتران مرتب شده بود  
 بایستاد و اخذ بید علی علیه السلام فقال الستم یعلمون انی اوالی با یومنین من  
 انفسهم قالوا بلی قال الستم یعلمون انی اوالی کل مومن من نفسه قالوا بلی  
 فقال اللهم من کنتم مولا فاعلی مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

الی آخره یعنی بگرفت آنحضرت علیه السلام دست علی علیه السلام را پس گفت ای محمد  
 ایانیدانید که من اولی و بهترم از مومنان بنفسهای آنها همه عرض کردند آری تو اولی  
 از همه مومنان بنفسهای ایشان باز فرمود که آیا نیستید که بدانید که من اولی ام  
 از هر مومن از نفس و التماس نمودند بلی تو سر اواری و او لای از هر مومن  
 بنفس او پس حضرت صلی الله علیه و اله وسلم بگذاشت دست خود را و دست  
 مومنان را و فرمود من گفتم مولا او حدیث یعنی هر که من مولای اویم  
 علی علیه السلام نیز مولای او است خداوند او است و اگر کسی را که دوست دارد  
 او را و دشمن دارد کسی را که دشمن دارد او را و امروزه مقام هزار مردم بودند  
 بعد و قوم موسی علیه السلام چون آنحضرت علیه السلام تبلیغ رسالت نمود  
 و علی علیه السلام را ابولايت و خلافت نصب فرمود پس مردم تبار صدا  
 بگذاشتند و لب بگذاشتند که اطاعت کردیم امر خدا و رسول و هجوم  
 آوردند بر حضرت خباب را تا تاب و بر حضرت امیر کبیر علیه السلام  
 و دست گذاشتند بر بیعت کردن بدل و جان تا آنکه آنحضرت علیه السلام  
 نماز ظهر و عصر یک وقت بجا آورد و در همان زمان ای وانی هدایه  
 الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام  
 دینا نازل شد یعنی امر و رکال گردانیدم برای شما دین شما را و تمام  
 کردم بر شما نعمت خود را که آن خلافت علی علیه السلام بود و اختیار

که برای شما

۹  
 کردم برای شما سلام را و دینی پاکیزه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از  
 این ایام سرور گشت و بجا فرمود الله اکبر علی اکمل الدین و اتمام النعمه و رضا  
 بر سائیت و ولایت علی ابن ابیطالب کذا فی مودة القربی مرکز اسرار غیب بران  
 سبب گفت که ذات رسالت آیات و جناب ولایت ماب منظر اتم  
 حضرت اهدیس اند و اسرار غیب که نازل بر هر فردی از افراد انبیاء و رسل می شد  
 بطریق عاریت و امانت مودع می بودند تا آنکه ظهور نور محمدی صلی الله علیه و اله  
 متجلی گردید و نور ظهور علوی علیه السلام بعرضه وجود رسید ان همه انوار اسرار  
 بر قلب اظهر رسالت محمدی صلی الله علیه و اله و سلم و ولایت علوی متشعشع  
 و حدیث عاریت از میان بر جست و حق بیکر گزشت و یقلوه شاهد شاره  
 برین اثبت است افمن کان علی بنیته من ربّه و یقلوه شاهد منه ترجمه ایست  
 ایها که باشد بر بنی از پروردگار خود که او را دلالت کند بر طریق صواب  
 و از پروردگار بر ثانی مذکور را گواهی از خدا که بصحبت ان گواهی دهد بر  
 سیانند با کسیکه زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند و اجماع مفسرین  
 بر این است که مراد از صاحب بنیته حضرت رسول خدا است صلی الله علیه و اله و سلم  
 و از شاهد جناب امیر است علیه السلام چنانچه روایت کرده ابوذر غفاری  
 رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان الله تعالی اید الدین  
 بعلي و امانته و غیه انزل افمن کان علی بنیته من ربّه و یقلوه شاهد منه

یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بدرستی که ندای عزوجل موت را درین  
 عالمی و من ازویم و در شان وی فرو داد ایه کریمه افمن کان علی بنیة اه و ایضا قبل  
 علیه السلام یا امیر المؤمنین ما اتاک الله انزلت فیک فقال افمن کان علی بنیة  
 من ربه و یقلوه شاهد رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم علی بنیة و از شاهد  
 یعنی نیز مرویست که گفته شده برای وی علیه السلام یعنی پرسید و سوال کرد  
 با وی مردی ای امیر مؤمنان کدام ایست که نازل شده در شان تو پس  
 علیه السلام افمن کان اه پس فرمود مراد از بنیة قرآن و صاحب بنیة  
 خداست صلی الله علیه و اله وسلم و منم شاهد و گواه از و مصنف شرح مطلع  
 باین سبب گفت که مرتبه شهادت در همه ائمه معصومین علیهم السلام با حلال  
 موجود و مشهود است اما مطلع و محل ظهور این مقام اولاً جناب امیر علیه السلام  
 و تقطع جبل المتین از جبل المتین اشارت است بدین ایه کریمه و اعتصموا بحبل  
 المتین یعنی چنگ زنید بر ریسمان خدا اعراب التماس نمود یا رسول الله صلی الله  
 علیه و اله وسلم ریسمان حق که ام است تا چنگ بوی زنیم انحضرت صلی الله  
 علیه و اله وسلم روی مبارک بسوی امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمود  
 جبل الله که بعد از فطرش در عرشش بید قدرت مبطوط و متقطع در  
 فرشتان بحبل عصمت مبطوط و نیز بودن انجناب جبل المتین بحبل المتین  
 نبوی ثابت است قال صلی الله علیه و اله وسلم من احب ان یرکب

سفینه النجاة و یتکم بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل المتین فلیوال علیاً بعد  
و لعدا عدوه و لا یأثم بالایثمه الیهی من ولده فأنهم خلفائی و اوصیائی و  
حجج الله علی الخلق بعدی و سادة امتی و قایده الاقیاء الی الجنة حربهم حربی و حربی  
حرب الله و حرب اعدایهم حرب الشیطان یعنی هر که خواهد که سوار شود  
نجات و جنگ زندیدست او بر محکم و بچسب بر لیسان خدا که استوار است  
دوست دارد علی علیه السلام را بعد از من و دشمن کبیر دشمن او را و گناه  
نه نماید یعنی مطیع باشد امامان دین را که راه نماینده اند بسوی حق سبحانه از  
فرزندان او بد رستی که ایشان خلیفهای من اند و وصیهای من اند و جتهای اند  
بر افریدی خدای بعد از من و بزرگان و سروران است من اند کشتگان  
بر جنر کاران را بسوی بهشت و جنگ با ایشان جنگ است با من و  
جنگ با من جنگ است با خدای عز و جل و جنگ با دشمنان ایشان  
جنگ است با شیطان و ذکر ائمه علیهم السلام در تمیم حدیث اشارت  
نموده بیکم ائمه علیهم السلام در بودن حضرات با برکات ایشان <sup>المتین</sup> حبل  
متساوی الاقدام اند که هر فرد از آنها حبل خداست و در حدیث <sup>و اشارت</sup> متناهی  
الوثقی است باعتبار سلسله تصاعد منتهای همه اوصیاء و اولیای <sup>لظایف</sup> حجاب  
علیهم السلام و لهذا مصنف شرح بلفظ مقطع بیان کرده حاصل معنی <sup>بسیار</sup> توفی  
آنکه مقصود از نزول امر بلع اثبات خلافت است و ظهور انوار <sup>حقیقی</sup> حقیقی

۱  
امرار غیبی محلی در مرتبه ولایت تو توئی انکه شاید بتو باشد در ذرات صفو  
مشهود و نتهای خصوصیت جبل المهدی در بدو نعت تو موجود قوله رحمة الله علیه

صورت معنی نقطت باعث ایجاد نسلی

بهترین نسل ادم نفس خیر المهر سلین

صورت بمعنی بیکر معنی مقصود فطرت بکسر فایده ایش و باعث بمعنی سبب  
عمر یا ایجاد پیدا کردن خلق بفتح خای بجه معنی مخلوق یعنی آنچه پدید آمده باشد  
نسل بفتح نون بمعنی فرزند نفس بفتح نون و سکون فایده جان خیر معنی بهتر  
مرسلین بضم مهم بفتح سین مرسلین بمعنی فرستاده شدگان جمع مرسل بضم مهم بفتح  
سین که صیغه اسم مفعول ما خود از ارسال بمعنی فرستادن پراکنده نیست که  
مقصود از ایجاد عالم ظهور صفات کامله الهی است و بودن خواب امر السلام  
صورت بمعنی مظهر چیز که مقصود از پدید ایش کائنات است از احادیث  
برخی آمده و نیز حقی ذات مقدس حضرت رسالت تربیت سید المرسلین است  
مظهر اتم حضرت احدیت و جناب ولایت منزلت عین انحضرت پس او  
نیز مظهر اتم جمیع صفات است پس بودن انحضرت باعث ایجاد عالم  
صریح از اینجا ظاهر میشود و در بعضی تفاسیر معتبره دیده شد که چون جناب  
حضرت ادم صیغه علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام را بجهت ذلتی که او  
شد تا دایب نمودند و بدینا فرستادند او پیوسته در کرب و امانیت می بود

مستتر القادح کلماتی هستند که بدان وسیله تقبولیت توبه مستعد گردید و این کلمات  
 بعلیهم بحق محمد و عترته (غضروا رحم و تجاوز عما فعلتم انک انت) الا عزالاجل الا کرم  
 تضرع حضرت ادم علیه السلام بدین کلمات ایند جل جلاله خطاب فرمود که  
 محمد صلی الله علیه و اله وسلم و علی علیه السلام را از کجاست ناخسته گفت از نایب که  
 پدید آردی نظار من بر عرش افتاد نوشته یافتم لا اله الا الله محمد الرسول الله و علی  
 اخ رسول الله انتم که گرامی ترین خلایق نزد تو ایشان اند که نام آنها قرین <sup>از خود</sup>  
 نموده بپایند از سید که ترا بطیفیل ایشان آفریدم و اکنون ترا ارزیدم و از سبب <sup>تقصیر</sup>  
 تو در گذشتیم این بیان نیز است بر بودن جناب امر المؤمنین علیه السلام  
 باعث بدایش عالم و کلام ابر علیه السلام انا من انوار ملکوت و الکون یغنیهم  
 سبب ساختن عالم ملکوت و ناسوت نیز بر بانه سبب قاطع و <sup>سایع</sup> و <sup>نفس</sup> و <sup>بعض</sup>  
 بر بودن آنحضرت باعث بدایش کائنات و بودن آنحضرت بهترین <sup>نسل</sup>  
 اوم ثابت است بدین حدیث که یا علی انت خیر البشر من شک فیة <sup>تفقه</sup>  
 کفر و نیز آیه کریمه انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجز اهل البیت و یطهرکم  
 تطهیر ایند دلالت بر بهتر بودن آنحضرت بنماید و بودن جناب <sup>نفس</sup> و <sup>بعض</sup>  
 خیر المرسلین ثابت است بحديث نفسك نفسي و آیه مباهل <sup>علیهما السلام</sup>  
 مترجمان و سبب ورود این حدیث می نویسند که دوزی جناب حسین  
 نزد حضرت سید النظمین صلی الله علیه و اله وسلم حاضر بودند اعراب به بر سید <sup>علیهما السلام</sup>



ایشان فرمودند ان کیستند فرمود و پسران من اند گفت پسران علی علیه السلام کجا اند  
فرمود هم ایشانند و جناب امیر علیه السلام را در کنار گرفته حدیث مذکور فرمود  
چنانچه بزرگی و در مقام خوب میفرماید رباعی ای شیر خدا نفس نبی زوج قبول  
بد مهر تو طاعت ملک نیست قبول : شاد ز بی انگشت نفسی این بس بگزینش تو  
پیدا شده اولاد رسول : معنی بیت ظاهر است یعنی تویی مظهر آنچه مقصود از  
پیدایش و منظور از ادایش است تویی باعث ایجاد حقایق و وقایع تویی  
موجب انشاء حقایق و شقایق تویی بهترین فرزند ان حضرت ادم علیه السلام  
تویی جان سرور ان عالم صلی الله علیه و اله وسلم قوله رحمة الله علیه  
صاحب یوفون بالندرا فتاب انما

قرة العین لعمرك نازش روح الامین

صاحب بکبریا و جلاله معنی یار یوفون بضم یا و ثنات تثنایه صیغه جمع مذکر  
از مضارع معرفت بمعنی و یا میکند مشتق از ایفاء بمعنی که آوردن حق تمام  
بفتح نون و سکون ذال معجمه بمعنی پایان قرة بضم قاف و تشدید راء و همزه  
منقوذه خنک شدن چشم عین بفتح عین مجهول بمعنی چشم عمر بفتح عین معنی  
زندگانی نازش بکبر زای معجمه معنی فخر روح بمعنی جبرئیل و امین نیز نام  
و نیست و مجموع روح الامین نیز نام اوست یوفون اشاره آیه قرآنی  
است تمام آیه بدین مخط است یوفون بالندرا و یخافون یوما لان شره

مستظلم از بطون

مستطیر او یطعمون الطعام علی حبسکینا و یتیمنا و السیرا یعنی آنانکه ابرار اند و  
 بنزدیکی که با حضرت حق نمایند می ترسند از دوزخ که هست بدی او و نشده او فاش  
 و انکار او میدهند خوردنی را بر دوستان خدا اگر مرجع ضمیر خبر الی و یا بر حسب طعام  
 اگر مرجع طعام بود یعنی با وجود که خواهرش طعام دارند و در عین کوشش ایشان <sup>ند</sup>  
 و میخورند در دیش را و خود سال به پدر را و اسیر را و سبب نزول ایه  
 معلوم بدین هیچ نوشته اند که بحسب اتفاق فراج و نای حضرت کریم علیها السلام  
 مرثی احمی شد جناب امروفا طمعه علیها السلام را ملائق عارض گردید و تفکری در  
 نظر مبارک ایشان رسید همان زمان جناب سیدنا حسن و جان صلی الله علیه و آله و السلام  
 الملک الرحمان برای عبادت هر دو فرزند دلبند خود تشریف از زانرا فرمودند  
 و ما من - و کوکب مجد و علا یعنی فاطمه الزهرا و علی مرتضی علیهما السلام را امر  
 نذر نمود هر دو بزرگ - بلکه روزه نذر کردند آن دو کوهر مجمع البحرین  
 بر فاقست و الدین نیز نیت هر سه روزه نمودند و قضه که خادمه بود  
 نیز اقتدا بان نهادیم ملا و اعلی نمود چون آن دو سر و بوسه <sup>بخت</sup>  
 شفا یافتند آن دو مخزن کج عصمت و طهارت نیت صوم نموده <sup>روزه</sup>  
 گرفتند وقت افطار رسید خواستند که چیزی افطار نمایند و طعامی  
 تناول فرمایند امیر کبیر تجسس نمود در خانه چیزی نبود برخاست و نزد  
 یهودی که همسایه آنحضرت بود رفته فرمود اهل لک ان تعطینی حرقه

من صوف تفر له الک بنت محمد صلی الله علیه و سلم ثلثة اصواع من شعیر  
 ایا تراختی هست باینکه پاره پنجم من دی تا دختر محمد رسول الله از برای تو ببرد  
 و شک صاع جو اجرت دی شمعون گفت اری پس این پنجم و شک صاع جو را  
 بحضرت داد امیر کبیر انرا بحره سیده نسا آورد و در روایتی شصت صاع  
 مزدوری کرد و نخلستان را اب داد و قدری جو با جرت گرفته قدم بخانه نهاد و بگو  
 تقدیر مقداری جو بحضرت بتول رسانید و فرصتهای نان تیار کنانید چون خواستند  
 که روزه کشانند و تناول فرمایند و ازی شنیدند که السلام علیکم یا اهل البیت  
 محمد انا مسکن یعنی سلام بر شما باد ای اهل بیت حضرت محمد ص من مسکنم اهل السلام  
 ایا کسی هست که بمن چیزی عطا نماید بحق تعالی اورا بهشت عطا فرماید ان  
 سخنی کریم و ان جوادر رحیم کرده نای که از ان او بود بوی عطا فرمود حضرت  
 بتول عذرا و امین و فضا خاتون نیز اقتدا بان مقتدا ای پر و سراسی نموده  
 بخشهای خود را بدو عطا فرمودند و انشب همه بی طعام ماندند و بای خالص  
 افطار کردند روز دیگر نیز نیت صوم نمودند و بطاعت منقول گردید و کوچ  
 و سجود تقرب خمیدند چون قریب بنام شدند ان شهنشاه دوسرا <sup>معجزان</sup>  
 نقاوه دو دمان رسالت را نزد شمعون برد و گرد کرده مقداری جو  
 بدستور گذشته نانها تیار شدند باز وقت افطار او ازی از در خانه  
 با اهل بیت محمد صلم یتیمی از یتیمان اهل ایمان بر و سردی شماست و مانده

و بیخیز است خواند بود که کسی بیمار بیماری که سنگی بتیم نماید تا زانق حقیقی بروی  
 نعمتیای سرمدی کشاید آن فاضل هر دو جهان بدستور شب گذشته بخش خود را  
 بد بخشید و حصه هر دو امام عالی مقام مع حصه جناب سیده النساء و نیز بوی رسید  
 عصمت و طهارت انشب هم در افطار انقبای اسب نمودند و از قسم طعام ابرج تناول  
 فرمودند و در سیوم باز روزی داشتند و بادای طاعت حضرت رب العزت  
 علم اسقامت بر افراشتند چون شام رسید هر نوع که شد قرص نان میاید  
 بعد افطار خواستند که به تناول طعام مشغول شوند سبایلی باز او آورد که من  
 از بهر کان ایرودم و اسیری از اسیران محمد صلعم ای کسی هست که مرا از  
 کرسنگی ربائی دهنه تاق تعالی او را از خوان بهشت طعام بخشد آن مقدای  
 رنهای او بیا و اقیانان خود بدو تفویض نمود هر یک از قدوه و دو مان قوت  
 بوی عطا فرمود چون سه روز و سه شب کرسنگی کشیدند و غیر از اسب چربی  
 چشیدند طاقت پهلوی خود تهی ساخت و ضعف در ورطه شورش انداخت  
 صبح روز چهارم سرور او بیا سید او صیاهر دو شاهزاده کونین را بخدمت رسانست  
 مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم بر دو حصصت حال بعض او را و کتاب بخانه  
 حضرت سیده النساء و انترقیف از این فرمود و بتول عذر را در نماز مشاهده  
 که چشمهای مبارکش در مغاک اند و معرا از اساس و در اک خون  
 بدیده اختیار نماید و فرمود انتم منزه ثلث فیما اری و انا غافل عنکم یعنی شما

شبانه روز است که در حالتی اسیرید که می بینم آثار آنرا و من از حال شما غافل بوده ام  
 بتضرع تمام مناجات بدرگاه ایند علام بدن عبارت که اللهم ال محمد یجوعون  
 و یموتون ادا نمود کریم بدست مایده از بهشت عطا فرمود باحضرات تناول  
 ساختند و بدو گانه شکر برداختند تعالی ایشان را حال ایمنه بدن ایه اکاء فرمود  
 و رنگ یاس از روح و لها زدود و افتاب انما اشارت است بای شریف  
 نماویکم الله و رسول و الذین امنوا یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة  
 و هم را کعون یعنی جز این نیست که مالک و دوست شما بحقیقت خدا است  
 و فرستاده او که محمد مصطفی است صلی الله علیه و اله و سلم و آنها که ایمان آوردند  
 و متصف اند بدن صفات حمیده که بر یامید از نماز را او میدهند زکوة را  
 و حال آنکه ایشان را کوع گفتند کاند در این باب نزول آورده که حضرت  
 رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از حجره طاهره مسجد در آمد مردم بعضی در  
 رکوع و جمعی در قیام بودند امیر المومنین علیه السلام نیز نماز اشتغال داشت  
 چشم مبارک آنجناب بر ساعی افتاد که از بیاید که و فرو ماند که نمی نایست  
 پرسیدند که هیچ کس ترا چیزی داد و بی خاتمی از زریا نقره با حضرت علیه السلام  
 بنمود و محاسب فرمودند که این عطا کرده است در ویش اشارت  
 بعلی مرتضی علیه السلام نمود و حضرت فرمودند در چه حالت بتو عطا کرد  
 عرض نمود بخشید مرا در حالیکه رکوع گفته بود جناب رسالت پناه

صلی الله علیه

صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر را نمودند و ایة انما ولیکم الله ورسوله بر خواندند و میر  
 علیه السلام را طلبید و فرمود ای علی علیه السلام خوشدل باش او سبحانه  
 در شان تو این ایة فرستاد و بدین تعظیم کریم تو نمود و مصنف آفتاب  
 ازین جهت گفت که چنانچه خورشید ظاهری نور باش و لایت صغری است  
 و نورانیت عالم ظاهر بدو منصوب است همچون جناب و ایت  
 آفتاب و لایت کبری است و تنویر عالم باطن بدو مخصوص است  
 قرة العین لعمرك به انک لعمرك اشاره باین ایة کریمه که لعمرك انهم یعنی  
 شکرتم بجهنم یعنی قسم بزرگوار تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدین  
 انها یعنی کفار قوم لوط هر این درستی کفر خود سرگردان شوند مروی از  
 ابن عباس رضی الله عنهما قال ما خلق الله نفسا اكرم علیه من محمد صلی  
 علیه و آله و سلم و ما اقسم بحیوة صلی الله علیه و آله و سلم یعنی روایت  
 کرده شد از ابن عباس رضی الله عنه که پیدا نکرد پروردگار هیچ ذاتی را  
 بزرگتر نزد خود از جناب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سو کند بخورد خدا تعالی بحیوة هیچ یکی غیر حیوة آنحضرت علیه الصلوة  
 و السلام و این دال بر کمال فضل و شان حضرت رسالت است صلی  
 علیه و آله و سلم باز شن روح الامین یعنی موجب فخر حضرت صل علیه السلام  
 بد آنکه هر که بزرگترین مخلوقات بود موجب فخر کسی که فروتر از آن بود

می باشد پس چون جناب رسالت مآب از طرف مخلوقات است  
 صلی الله علیه و آله وسلم خواجه انا سید ولد آدم و لا فخر و ال است بروی و  
 علی مرتضی علیه السلام نیز مقطور از همان نور است چنانکه انا و علی  
 من نور واحد است پس جناب ولایت انتشار یافته بر سرور <sup>فرزند ان</sup>  
 حضرت آدم علیه السلام شده قنایت است نزد علما که انسان <sup>مخلوق</sup>  
 علوی و سفلی است پس آنکه بزرگترین از طرف مخلوقات بود بطریق اولی  
 باعث فخر آنکه در خلقت فروتر است یعنی ملائکه خواهد بود از اینجا مشخص  
 نازش و فخر کردن حضرت جبرئیل بوجود امیر کبیر علیه السلام و نیز جناب  
 امیر علیه السلام استاذ جبرئیل بود و استاذ کامل موجب فخر نمند است  
 و قصه استادی چنین نوشته اند که بعد از آفریده شدن جبرئیل  
 خطاب رب الجلیل جبرئیل رسید من کیستم و تو کیستی جبرئیل گفت  
 بماندم بیست جلال الهی چنان فرو گرفت که یارای سخن نماند ناگاه حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام برو ظاهر شدند و تعلیم نمود که مگو انت رب الجلیل  
 الجلیل و انا عبدک الذلیل جبرئیل حاصل معنی بیست آنکه توئی مورد  
 یوفون محل نزول یطعمون و توئی نور بخش مرتبه شایسته و قوت  
 و قوت و مرتبه ولایت و مروت و توئی سرور دیده حبیب  
 رب العالمین و موجب فخر روح الامین قوله رحمت الله علیه



در جهان از روی خشمست چون جهانی در جهان

بر زمین از روی رفعت آسمانی بر زمین

جهان بالحق بمعنی عالم ظاهر و آنچه ماتحت فلک قمر است خشمست بفتح حاء  
بزرگ و رفعت بکسر راء مهمله بلند می باشد آنکه مراتب علو شان جناب است  
حضرت امیر علیه السلام من الله الملك الكبير لا تعد ولا تحصى <sup>مستخرج</sup>  
بدو مرتبه که مفیدترین خام و خاص بود اختصاص نمود یکی مرتبه جامعیت  
که حدیث حضرت سید العرب والعجم علیه و آله سلام الله الملك الاکرم  
ناطق که روایت جوامع الکلم من احب ان ينظر الى اسرافیل فی  
هیمته و الی میکائیل فی رتبه و الی جبرئیل فی جلالت و الی ادم فی سلمه  
و الی نوح فی خشیت و الی ابراهیم فی خلده و الی یعقوب فی حزنه  
و الی یوسف فی جماله و الی موسی فی مناجاته و الی ایوب فی صبره  
و الی یحیی فی زنده و الی یونس فی ورعه و الی عیسی فی رسته و الی محمد فی  
سبه و خلقه فلینظر الی علی ابن ابی طالب فان فیه تسعین من خصال <sup>بنشاند</sup>  
جمع اند فیه و لم یجمع احد غیره حتی است قاطع بروی و بر تافته است لامع  
بر او و ترجمه حدیث این است که هر که دوست دارد که بنده نبوی <sup>اسرافیل</sup>  
در هیبت او و نبوی میکائیل در مرتبه او و نبوی جبرئیل در بزرگی او و نبوی  
ادم در درستی اسلام او و نبوی نوح در ترس او از خدا تعالی و نبوی <sup>ابراهیم</sup>

در دوستی او و بسوی اویس و شکیبائی او و بسوی یحیی در زهد او و بسوی یونس  
 پرستش کاری او و بسوی عیسی در عبادت و طریقه او و بسوی محمد در بزرگی حسب  
 و خلق او پس باید که بیند بسوی علی علیه السلام ابن ابیطالب بدستیک در روز  
 خصلت است از خصلتهای پیغمبران که جمع کرده است - خدا تعالی در روز غیر  
 دویم مرتبه احاطت که ارشاد صاحب لولاک لما خلقت الافلاک  
 خالانوار کلهامن نوری و نور علی دلیل است لایح بر اثبات او و است  
 واضح بر احقاق وی و حاصل معنی بیت می آنکه ذات و انی آیات تو  
 بحسب صورت و جسامت و احدیت بی مانند و به نسبت و حشمت  
 و شهامت جهانی است از جمله و باعتبار رفعت اسمانی است محیط زمین  
 تکوین و از روی استقامت کوهی است مشید ارکان زمین قوله رحمة الله علیه  
 از عطای دست فیاض تو گردون مستفیض

وزریانم نرنگت طبع تو رضوان نوشته چین  
 عطا بفتح عین مهمل بخشش فیاض بفتح فاء تشدید یا و متناه تحتانیه جواهر و بسیار  
 گردون بفتح کاف فارسی معنی آسمان مستفیض بضم همیم سکون سین مهمل  
 بمعنی خواهند ریاض بکسر راء مهمل و فتح یا و تحتانیه جمع روضه بمعنی مرغزار است  
 بضم نون دوری از ناخوشی و بدی طبع بفتح طاء و مهمل بمعنی سرشت که ام  
 بران اخیره شده رضوان بکسر راء مهمل نام خزانه دار بهشت نوشته چین

فانما بود اول

خوشه بود و بجزول بروزن نوشت مستعمل بچند جا میشود و قبل خوشه کندم و بجزان خوشه  
 بتنه فضل باب بد آنکه بهره مند شدن آسمان از جناب امام مدام مدلل بدس کلام  
 اما و ایچ الارضین و اما سماک السموات یعنی گفت با دشتاه آقا لیم زمان و زمین  
 حضرت امیر المومنین سلام الله علیه و علی اولاده الطاهرین منم گسترانده و زمینها  
 و بلند سازنده آسمانها و نیز فرمود انا الذی دعوت السموات السبع فاجابو  
 قامر تها فینبون یعنی منم که خوانده ام و دعوت کرده ام آسمانهای هفت  
 را پس اجابت نمودند مرا پس حکم کردم پس قایم شدند بر اطاعت و بجای  
 آوردن حکم من و در بعضی فتح بجای کردند و دریا دیده شد و مستفیض  
 دریا نیز از کلام و جناب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات متفاد  
 انا منقحون و انا مطرد الانهار یعنی منم سرون آورنده چشمها و روان کنبه دریا  
 و نیز ظاهر است که هرگاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم  
 کونین است علی مرتضی علیه التحیه و الثنا لطن نفسی نیز فیصرا  
 و این است و دریا جزوی از اجزای عالم است پس چگونه بهره یابند  
 و تخصیص نیکو دریا بنا بر آنست که دریا در فیاضی مشهور عوام است  
 هرگاه ساخت برای که هرگاه فیض مستفیض بدین افراط است فیاضی  
 بکدام و فور خواهد بود و نوشته جینی رضوان از آنحضرت علیه السلام  
 رویت که او قسیم دوزخ و بهشت است و ساقی حوض کوثر است پس هرگاه

تا آنکه اصل مکان است متعرف حاجت او چگونه نبود حاصل معنی بیت توئی آنکه  
 دریا با بودن وی فیاض عالم از کثرین فیض یافتگان حضرت تست و کردن با او  
 احاطه جوادیه او بر تمام جهان از ادنی استغید ان جناب تو شمر است جناب  
 نزهت توشت و ان دریا را رضوان بخونه چینی فو جات بركات نزاکت طبع مبارک تو حور خندان  
 تله رحمة الله علیه

کاتب دیدان امرت موسی دریا شکاف

پرده دار بام حضرت عیسی کردوان نشین

کاتب کسرتا و توانید نویسنده دیوان بکسر وال مه نام موضعی که در وی کتابت امور  
 مملکت چنانچه در مجمع البحرین بدین عبارت واقع است الیوان بکسر وال و فتحها  
 الکتاب یکتب فیه اهل الجیش و اهل العظیة و در قاموس مرخوم است الیوان  
 مجمع قول الصحف دریا شکاف بمعنی شکافنده دریا و ضابطه است که چون  
 اسمی بر صیغه امر اید معنیش مبدل شود و بمعنی فاعل گردد و پرده دار بمعنی حاجب بام  
 بمعنی سقف و تصرف قاف بمعنی کوشک موسی و عیسی هر دو نام مبارک است  
 الو العزم است علیهما السلام و بودن حضرت موسی دریا شکاف بودن  
 در کتب تواریخ مسطور است که در زمانیکه فرعون بی عون علیه اللعنة  
 خواست تا حضرت موسی را معه بنی اسرائیل بکشد و بدین غزم جزم نمود حضرت  
 موسی با امر الهی با جمیع سبطیکه قوم وی بودند برابر آمد تا برود نیل رسید و جبرئیل

معه قهر الجیش کردید

مقدمه الحیث که در حضرت موسی اعصار ابرو در نیل زد و بعد اسباط حضرت یعقوب <sup>دوازده</sup>  
 قطعه شد موسی اسرائیل عبور نمود و در پای انباط بر اسباط گشود همان زمان از فرعون  
 بعین مع تو ابعان بیدین رسید و عرق لجه فنا کردید و مصف <sup>عنه الله</sup> حضرت موسی  
 کاتب دیوان امیر بدین سبب گفت که کاتب را خبر درجه محکومیت نبود پس  
 از حضرت موسی صادر شد در حقیقت امر علی مرتضی علیه السلام بود و حضرت موسی  
 بجز محکومی بیش نبود چنانچه کلام حضرت امام بهام و علیه السلام برومی دال  
 انا صاحب القرن الاولی و انا حاورت موسی الکلم و ان غرق فرعون <sup>یعنی</sup>  
 منم صاحب قرن اول که در حدیث واقع است و منم که محاوره و مکالمه کرده ام  
 با موسی و غرق کرده ام فرعون را و نیز فرمود علیه السلام انا صاحب موسی <sup>و الخضر</sup>  
 و معلمها یعنی منم صاحب موسی و خضر و تعلیم کننده ان هر دو حکمتها و خواص  
 اسرار الهی و بودن حضرت عیسی علیه السلام کردن نشن ثابت است  
 بنص قرانی یعنی رافعک الی لیکن درین اختلاف است که بر آسمان اول  
 یا بر آسمان چهارم و پورده داری حضرت عیسی علیه السلام بر بام قصر علو <sup>است</sup>  
 حضرت امیر از ان روایت که ثابت است نزد عرفا علی سبیل تحقیق <sup>اینکه</sup>  
 انچه مر جباب رسالت ماب را صلی الله علیه و اله و سلم از جباب حضرت  
 صمدیت علم نواله غایت شده بطبق انا و علی من نور واحد و <sup>نفسی</sup> <sup>حضرت</sup>  
 بجناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز میسر گردیده پس عروج آسمانی چنانچه

نبوت بنامی را صلی الله علیه و آله وسلم بود و حضرت امیر علیه السلام را نیز بود که بعینه در  
نبود و چون ذات فضل ایات تا بعرضش برین رسید آسمان پیش از درین نبود  
عیسی علیه السلام بحر حاجبی نباشد ذاق من ذاق و فهم من فهم حاصل معنی هست  
آنکه حضرت موسی با وجود قدرت در یاشکافی در جنب شوکت امر تو را مورست  
ابدی و حضرت عیسی با بودن رفعت گردون نشینی به نسبت عظمت حکم تو محکومی  
سرمدی از ذات حضرت موسی اگر انفجار است بقدرت احدس تو نیز القطار است  
و حضرت عیسی باذن الهی اگر درین بکلمه احی الموتی کشود و جناب قدرت است اسباب تو

بعنایت صمدیت نثر انا صورت فی الارحام فرموده خوار و الله علیه

نقش کاف و نون از به فطرت تا کون

ناشیده چون مه رخسار تو نقش سین

نقش و نقشیده یعنی کشنده نقوش سازنده صور مراد از نقشیده ذات جاب  
و مراد از کاف و نون کلمه کن است و معنی کن نشو تو و خطاب بدین امر با جزایم  
که در عالم اجمال تمامه موجود اند بدو بفتح یا و موحده یعنی اول ابتدا فطرت بکبریا معنی پدید  
مه بفتح میم مخفف ماه مبین بضم میم و کسر یاء موحده بمعنی ظاهر و مراد از مه رخسار تمام چهره  
و تکلیف نمودن چهره از تمام اعضا بنا بر آنست که اسرار که در عضو نهاده مجموع اند از چهره  
داده یا بنا بر آنکه حس سباز ساخت قد حضرت ادم علیه السلام حواله بکلا که نمود چهره را  
بید قدرت خود تصویر فرمود پس چهره عموماً اشرف اعضا باشد خصوص که چهره

چنین منبع سعادت و مجمع کرامات و سرور زاکشیدن نقشی مثل حسین <sup>علیه السلام</sup> مبین امیر المومنین  
 اینست که مقصود از پدید آید این عالم ظهور صفات کامله است و چون ذات <sup>علیه السلام</sup> امیر کبر  
 انظر اتم ذات و صفات بوده پس مثل ویرا دخل کو و نظیر او را کنجایش کنج و کمالا شکر  
 بنکر انور حضرت امیر اند <sup>علیه السلام</sup> زبان قلم از تقریر ان عاجز و قلم زبان از تحریر ان قاصر  
 چنانچه بعضی صفات و الادراجات از کلام ان امام عالی مقام سیرین است فرمود انام  
 بسبعین لسانا و مفتی کل شیء علی سبعین و جهاتنا الذی اعلم بالحدث فی <sup>والله</sup> الليل  
 و یسیدنا بعد شیء الی یوم القيمة یعنی منم که گویا بهفتاد و نه بانم و فتوی دهند هر جنس را  
 و جو منم انکه میدانم جنس را که پیدا میشود در روز و شب و جنس را که واقع شود در جنس  
 تا روز قیامت و نیز در موده تقریبی نوشته که صفات عالی ایات متجاوز از عدد  
 از انجمله یکی انکه مخلوق شد از نور الهی دیگر انکه تولد او در عن کعبه است دیگر انکه امانت  
 بر او لا و او ختم شد دیگر انکه از اصحاب مباح است دیگر انکه برادر رسول خدا است  
 صلی الله علیه و آله و سلم دیگر انکه قسمت کننده بهشت و دوزخ است دیگر انکه صاحب لوا <sup>الطاهر</sup> محمد  
 در روز قیامت و نافع امتهای رسل و انبیا است دیگر انکه برای شکستن بتها بر دوش  
 شریف جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار شد دیگر انکه تقرب جوینده  
 مقربین نزد حضرت رب العالمین بولایت او دیگر انکه برگشت اقطاب دو مرتبه  
 برای او دیگر انکه با و داشت بر چهار کتب سماوی دیگر انکه اول کسی که بر سالت  
 حضرت رسول خدا علیه التحید و الثناء قرار کرد او بود سلام الله علیه و علی اولاده



و خود  
 الی یوم الدین حاصل معنی بیت تویی انکه نظیر تو در جهان امکان غیر ممکن و ماند او بعد از تو در عالم  
 معدوم و ناسر افقش لم یزلی هر چند بقلم کن نوشتن بعد و صور بعد بر صفتی هستی کشید  
 لکن از ابتدای خلقت تا وقت کتابت هیچ فردی نشناختی تو اگر تم غیب خود را در هر سید تو را رحمة الیه علیه

نا شنیده از زمان مبدایا بیان

بی رضائی حق ز تو حرفی گرام کاتبین

زمان بفتح زای مجرمیم معنی وقت مبدی بفتح میم کهواره پایان معنی آخر و تمامی عمر بالضم  
 زندگی رضا بکسر رای مهله خوشنودی گرام بکسر کاف بمعنی بزرگان جمع کریم کاتبین  
 نویسنده کان جمع کاتب و گرام کاتبین مجموعه نام دو فرشته است که مکل اند و هر چه  
 و د است اشخاص برای نوشتن افعال و اعمال نیکیا شنید باید و گویند چون از عبادان  
 سر زد میشود فرشته که کاتب نیکیهاست بفرشته دوم که کاتب عملهای بد است  
 میگوید که توقف کن تا توبه کند و مغفور شود و چون توفیق توبه بد و نصیب نشود آن عمل  
 می نویسد و سبب ناشنیدن حرفی که موافق مرضی حق سبحانه نبود ظاهر است زیرا که  
 بعد از توفیق علی مرتضی علیه السلام از نور محض و ذات قدسی سمات و بی مورد و بی طعم و بوی  
 نظیر است پس انکه از بد و فطرت مجبول بظهارت و عصمت بوده باشد ظهور  
 مرضیه از غلامان او دور است حاصل معنی بیت تویی انکه از نوشت عیان و شایسته  
 ذات مقدس صفات تو منزله و مبرا است و از زمان طفولیت تا وقت رحلت  
 جناب و لا بیت ماب تو بضریات حضرت قاضی الحاجات مهندس محلی

علی نقولی

علی باقولی که شایان جناب باری نبود از تو صا در کرده و بگوشتش گرام کاتبین رسیده  
تا بدین چه رسد و بنوشن چه نزد علی انکه مست می غرقان شرابا طهور او مخور داده بشری <sup>ایستغاث</sup> الطفه  
مرضات الله بود و بخلوه انما انت منذر و لکل قوم هاد منجلی بنده چگونه غیر مرضی حق از و سرزند  
و چه طور بمشاهده صد قدم نهاده سودا رحمت الله علیه

مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی محال

و در بود ممکن نه الا رحمت للعالمین

مثل کبریم و شبه کبرش معجزه معنی مانند حال معنی وقت محال بضمیم آنچه اکاهی یافته <sup>نشود</sup>  
و نابودن او ضروری بود ممکن بضمیم او را بکبر کافت تازی معنی آنچه بود  
روا بود مشتق از امکان و امکان عبارت بودن شی مسای در بودن  
و نبودن یعنی نه وجود او ضروری بود و نه عدم او و الا بکبر همزه بمعنی کبر  
بفتح ر و همله کشش و رحمة للعالمین لقب آه س حضرت سید المرسلین  
صلی الله علیه و اله و سلم است و وجه محال بودن علی مرتضی علیه السلام آنست که ذات  
ان عالی صفات مظهر اتم ذات و صفات جناب آه س الهی و میان <sup>مظهر</sup> ظاهر  
اتم مناسبست نام می باید پس ضایحه ذات او سبحانه مثل ندارد و مظهر او نیز  
فطیر ندارد و بودن جناب رسول کیم مثل ان ولی قدیم نابراست که جناب  
ولا یتما حب و جناب رسالت انتساب علیهما السلام بحسب صورت <sup>نشریه</sup>  
تعدد دارند و بحسب حقیقت یک نور است که مظهر او دو است پس باطن

علی علیه السلام عن نبی صلی الله علیه و آله وسلم است و بان نبی صلی الله علیه و آله وسلم است  
 که حقیقت یک نور است که در دو جا ظهور کرده لهذا از دو چشم صورت  
 مرتبی میشود و این مثال بطریق مثل گفته شد و الا مرتبه جناب و لایجاب از احاطه  
 بیرون و از لطمه تحریر مصون و در قول مصنف رحمه الله که مثل تو است ایما  
 است لطیف و در مرتبت شریف بر این که حضرت رسول خدا صلی الله  
 و آله وسلم مثل علی مرتضی علیه السلام بودند نه مثال او علی مرتضی مثال وی بوده نه  
 و فرق در مثل و مثال در اصطلاح اهل علم بریز چه نوشته اند که مرتبه مرتبه  
 در جمیع اوصاف اگر همه یکر توافق داشته باشند گویند این مثال است  
 و اگر مشبه در بعضی اوصاف موافق مشبه به بود فقط گویند این مثال است  
 زیرا کالاسد پس هرگاه جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم  
 جمیع اوصاف با حضرت مظهر العجایب علیه و آله و علی اولاده سلام الله ملک  
 الغالب توافق داشت صحیح شد بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مثل  
 امیر کبیر علیه السلام و جناب علی مرتضی چون بر تبه نبوت که مخصوص حضرت خاتم الانبیا  
 علیه التحیه و الثناء بود متصف نبود درست شد بودن جناب ولایت انبیا  
 مانند یعنی مثال حضرت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم  
 پس واره نخواهد شد در صورتی که بعضی متروکین در معنی نیست

لعل چون جناب

یعنی چون جناب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مانند سرور اولیای  
 الاندکم این زیاده مرتبه و لایست بر مرتبه نبوت و این روانیست حاصل معنیست  
 توئین آنکه ذات توبیه مانند است و پایه تو از همه بلند چنانچه او سجدان جلشائیل  
 ندارد و مانند او متع الوجوه است و در همه حال همچون جناب توبیه نظیر است  
 غیثی تو ضروری عدم و در همه حال محال و آنکه مطمح نظر و ناست و نقش شلث تو  
 در جبین او هویدا است نیست مگر سید المرسلین حضرت رسول رب العالمین  
 علیه السلام چنانچه حدیث شریفه نقیب نفسی و لجمک لجمی و می و یلی است  
 صا صبح بر دو نطق انا و علی من نور و احد سندیت لایح بر او قوله رحمة الله علیه  
 که کسی چنانچه باشد با ششم رسول الله بود

که کسی چنانچه باشد با ششم رسول الله بود

در این بفتح میم و تشدید و ال مهمل معنی ثنا گویم الله همدم در اصل لغت معنی دو  
 که دم و نفس این هر دو موافق باشد و مراد یار و رفیق و دوست است رسول  
 معنی فرستاده خدا و متابعی میم معنی هم جنس و همسر و مانند او  
 به آنکه حق سجدان و تقدس ذات و لایست امامت امیر کبیر علیه السلام را در فرقان  
 مجید و قرآن حمید اکثر جات توصیف یاد کرده از انجمله اقموا الصلوة و اتوا الزکوة  
 و اركعوا مع الراکعین است که مراد از راکع علی مرتضی علیه السلام است  
 اول کسی که رکوع نمود بانجی کریم علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیم حضرت امیر علیه السلام

پس نازل شد این ایه کریمه و دیگر این است مثل الذین یففقون أمواهم بالانهار  
سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولام یحزنون مرویت که نزد  
امیر علیه السلام چهار درم بود پس تصدق کرد در همی و در شب و در همی و در روز و در  
پوشیده و در همی اشکارا پس نازل شد این ایه شریفه در شان او دیگر انما ولیکم  
و رسول الله منقول است که سالی او را داد انحضرت علیه السلام و در کتب  
و در بهمان حال انگشتی بوی عطا نموده دیگر یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وكونوا

مع الصادقین گفته اند مراد از صادقین جناب امیر علیه السلام است و دیگر  
السابقون السابقون مرویت اول کسیکه ناز با جناب رسول معقول <sup>صلی</sup>  
علیه و اله و سلم خواند جناب ولایت باب علیه السلام بود پس نازل  
این ایه کریمه قال ابن عباس رضی الله عنهما لو ان الشجر اقلام و البحر مداد  
والانس و الجن کتاب ما احصر فضائل امیر المؤمنین علیه السلام الی یوم الحساب  
حاصل معنی بیت هر که شنا خوان او خداوند اقدس بود و یار و یاور رسول  
مقدس باشد نظیر او هرگز امکان وجود ندارد و عدیل او یار ای ظهور نیارد  
و اگر کسی نظیر و مثل او در عالم باشد هم رسول خدا بود و دیگر بر اجمال محالست

ما قلت کما قوله رحمة الله علیه بنده ثانی

ای بنمیز از معنی تا بود چنانی تو کس

بسته بر مهر تو ایزد مهر نور العین پس

اخلاص و نداد طلب غیر بفتح غین معنی سودا و خبر مصطفیٰ بفتح ميم و سکون صاد و هاء و فتح  
 و الف مقصوره صغه اسم مفعول است بمعنی برگزیده شده یا خور از اصطفا بمعنی برگزیدن  
 هتاف بفتح تاء و هوز و سکون ميم همزه و جنس و مثل هر کس بریم و سکون نا و ا و هاء بمعنی محبت است  
 از نو بکسر همزه و سکون یا و مثناة تحتانیه مجهوله بکسر زاء و معجمه و سکون دال هتاف نامی است از  
 خدا ایتعالی مهر با بفتح کاف بن حور باضم معنی سپید و سیاه ایشان جمع و حور بفتح حاء و همزه  
 عن کبر عن مهر جمع است بمعنی زنان که سیاهی و سپیدی چشم ایشان بکمال بود  
 عینا است بفتح عین مهر و نشت اعرین بفتح همزه بمعنی فراخ چشم بدانکه محبت علی رضی  
 علیه الصلوة و التنا موجب فلاح کونین است و باعث نجاح و ابرین هر که جان خود را  
 او نمود و در بهشت بر روی خود گذارد و دخول جنّت نمود بر محبت اهل بیت جناب رسول خدا  
 است صلی الله علیه و اله و سلم چنانکه از آیه کریمه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی  
 و من یغترف حسنة نزوله فیها حسنا مخصوص است در اسباب نزول آورده که چون  
 حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بدین طریقه امداد کا تر انصار بخندست سید اخبار  
 اتها س نمودند که تو مقتدا ای جان و در نهایی جهان منی بنیم که مخارج سرکار بشمار رود و داخل کم  
 بسیار اگر حکم شود قدری از اموال خود بطیب خاطر و انشراح صدر جمع کرده بپای هم بخندام  
 علیه سپاریم تا در حوائج صرف نمایند و ابواب فتوح بر دلهای ما گشاید این آیه را  
 شد که بگویند از تبلیغ احکام جناب ملک علام با کسی مژد طمع ندارم لیکن بخوشم  
 که خویشان مرادوست دارند که علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین

و هر که کسی که بگوید *الحمد لله* یعنی محبت ال و پیغمبر را زیاد کنیم مراد از آن حسنه نیکو را یعنی  
 سازیم نه آب آن حسنه را پس این کرمه مذکوره دلالت میکند بر آنکه محبت علی <sup>علیه السلام</sup>  
 عایه السلام ذابحه وصال عرفان و نور است و وسیله حصول غنائ و حور و احادیث نبوی  
 دلالت نمائند که دخول بهشت موقوف بر رشته غلامی خباب <sup>علیه السلام</sup> است که در  
 آنه قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم جاریه جبرئیل لورفته خضر اکتوب فیها من  
 انی افترضت محبت علی ابن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلك و ان الله  
 جعل علیا فاء المسلمين الی الجنة فیدخلون الجنة یدخلون النار و  
 یعدون یوم القیمه قلت کیف ذلك قال بحبته یدخلون الجنة و بعضه  
 یدخلون النار یعنی روایت کرده شده است اینکه گفت رسول خدا صلی الله  
 علیه و اله وسلم آورد بمن جبرئیل علیه السلام و رقی سبز رنگ نوشته بود  
 در وی بسفیدی نور اینکه فرض نمودم دوستی علی ابن ابیطالب بر خلق خود  
 پس برسان ایشان را زمین مرده و نذر فرمود بدو رستم که حق سبحانه گردانید علی او  
 گشته مومنان و برنده مسلمانان بسوی بهشت پس داخل شوند به بهشت بواسطه  
 لطف وی و داخل شوند بدوزخ بقره وی و عذاب داده شوند در روز قیامت  
 را وی میگوید که عرض نمودم بخواب آنس رفتاب یا رسول الله چگونه که علی  
 هم او داخل بهشت بود هم سبب افتادن بدوزخ باشد فرمود صلی الله علیه و اله  
 داخل شوند مسلمانان در بهشت محبت وی و بیعت در ناوی و دوزخ به شتمنی وی

و کلمه بس که در تمامی مصرعه ثانی واقع است بر وی حصر است. و نیز با علی علیه السلام  
و در قول بحذر العین منصر محبت اهل بیت است فقط مجاهد است لا انشائی  
نه نشئه عشق علی مرتضی علیه السلام سودی ندهد و ریاضات یا احصایه کیفیت ذوق  
غلاسی الی بابا ثمری نه نبشده باشد بعد از این تزیین حساب رسالت بنام صلی الله  
و سلم بروی شایسته است و انی و گواهی است کافی قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم لو ان عبد الله اشته و قام مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل حد  
سبانه لقصه فی سبیل الله و عمره حتی حج الف عام علی قدمیه و لم یوالک  
با علی لم یثم رایحه الجنة فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای علی اگر  
باشند بنده که عبادت کند خدا را و قائم شود در استحکام امور دینی مثل تمام  
بودن نوح علیه السلام در قوم خود و داشته باشد نزد خود مثل کوه احد مقدار  
سیم و زرد خیم نماید انرا در راه خدا و دراز بود عمر او اینقدر که حج کند اراده  
هزار سال سپارد با و با این همه فضایل اگر دوستی تو در دل وی نبود هرگز وی  
بهشت بنام جان وی نرسد و اصلاح دولت عارفان ذابقه ایمان وی  
بخش و تخصیص حصه نسبت امیر علیه السلام بدین وجه است که جناب  
عین هم ائمه است چنانکه مولانا جلال الدین رومی قدس سره میفرماید  
نام احمد نام جمله انبیا است چونکه صد آمدند هم بخش باست بس  
مع مجدوری لازم نیاید کما تو هم حاصل معنی بیت توئی آنکه بحر خائب



انتساب صلی الله علیه و آله وسلم کسی هم جنس و همتای تو نبود و سپوای زبده احمد است  
 همسری سیامی تو نه نمود توئی آنکه مهر معجل مایه و بیان خلد برین اعتراف است  
 ذات و الا صفات قست و مهر موجل حور العین اعلیٰ علیین انصاف  
 باستقامت محبت عالی در جات تو بر و سان بهشت هم آغوش نشد  
 یه در به غلامی بجانب مجال بهوشان لطافت سرشت مد بهوش کشتن غنای حاشای  
 ان مضاب اشکال قوله رحمه الله علیه

مهره از طه نوبی صبح به نثار و قیام  
 کرشمه از مهر تو آید به صبح صادق و کمال

مهره بضم اول و فتح ثالث چند جا استعمال یافته چون مهره کردن و مهره پشت  
 و مهره کلو و قرص افتاب را بسبب دور بودن او مهره مهر گویند و مهره زرد  
 نیز گویند و بعضی مهره را بمعنی نگه گریبان نیز گفته اند مهر یکسر اول و سکون ثانی  
 چند معنی دارد در اینجا مصرعه اول نام افتاب است و در مصرعه ثانی بمعنی  
 کلو بضم کاف فارسی بمعنی حلقوم صبح بضم صاد مهمله بمعنی باید اد فلک بفتح فاء لام  
 بمعنی جریخ صادق یکسر دال مهمله بمعنی راست کون نفس بفتح نون و فاء بمعنی  
 و دم بدانکه صبح دو قسم است صبح کاذب که صبح اول و فجر مستطیل و ذریب <sup>جان</sup> سر جان  
 نمر از نامهای دی است و آن اول سپیدی باشد که از جانب مشرق بعد از  
 تاریکی پیدا شود و بر طرف میگردد و باز تاریکی شب عود نماید بعد از آن نوری

بعضی منبسط ظاهر میشوند بنوعیکه افق روشن گردد و ابتدا طلوع صادق از آن وقت است  
 و آخرش تا دقتیکه احساب طالع کند گدازی بعضی الراس مثل و مراد از کلوی صبح  
 دایره افق است چون کلوی نسبت مدور بودن مشابهت بدایره دارد از نیمه  
 دایره افق را بکلوی تعبیر نمودند بدانکه دایره شکلی باشد مسطح که یک خط مدور بدو  
 بود و درون او نقطه توهم توان نمود بنوعیکه جمله خطهای مستقیمه که از آن نقطه  
 خط برند برابر باشند و آن خط را محیط دایره خوانند و انرا مرکز آن خطوط را  
 الصاف اقطار خوانند و افق دایره عظیمه است که یک قطب او سمت الراس  
 باشد و قطب دیگر او سمت قدم و قطب نقطه مفروضه را گویند که چون کروی  
 دور کند آن نقطه بعد خویش قایم بود و این دایره فلک را دو نیمه کند یکی  
 و دیگری غیر مرئی و طلوع و غروب گویند بسبب این دایره معلوم میشود و دایره  
 عظیمه است که بحر کر که زد کرده را دو نیمه کند و از دو جانب وی دو نقطه  
 برابر باشند و آن دو نقطه را دو قطب این دایره خوانند و کوه عبارت از  
 شکلی است مجسمه که سطحی باو محیط بود و درون وی نقطه توهم توان نمود بنوعیکه  
 جمله خطوط که از آن نقطه بان سطح برند متساوی باشند و فلک مجسمی است  
 کردنی متحرک با راده بحرکت مستدیر و محیط است باو و سطح متواری و  
 متحرک می باشد بحرکت وی چه نزد حکماستارگان مثل او تا داند و در  
 مرکز آن پس حرکت آنها بحرکت افلاک است و از کنار کواکب در افلاک

از بدو فطرت و نه است پس منافعی عدم خرق نبود موافق عقیده حکما و در بعضی نسخ  
 بجای صبح در مصرع اول لفظ جرج واقع است در صورت مراد از جرج جارجم است  
 بقریه میر زیرا که اقیاب با وی تعلق دارد و مراد از فلک اطللس یعنی فلک  
 تاسع و فلک چهارم به نسبت حرکت ذات خود که از مغرب مشرق است و میلی  
 بتوالی البروج در یک سال شمسی که آن ششصد و شصت و شش روز  
 بود دوره تمام میکند و این طلوع و غروب شمس که مرئی مینمود با اعتبار حرکت  
 فلک الافلاک است که در یک شبانه روز دوره تمام میکند و حرکت او  
 خلاف توالی البروج است یعنی از مشرق بمغرب میرود و همه افلاک را با خود  
 حرکت میدهد یا تفسیر بر طبق حرکت خویش پس دوره قمری همه افلاک دیگر  
 بر تتبع او در یک شبانه روز تمام میشود و دلیلش منشا ده شمس است که  
 هر صبح از مشرق طالع میشود و بمغرب غروب مینماید و آنکه محبت و جان ناری  
 صبح صادق بان امام ناطق علیه و علی اولاده سلام الله الملک الخالق از انوار کلمات  
 بر می آید چنانچه در او این که ان لعین بیدین شقاوت تو ام ابن طلم پس  
 او ب بگذاشته چرا حتی به بیکر اظهر رسانند انجناب روی مبارک از روی  
 بگردانید و خطاب بصبح نمود و لب لبخین بدین آئین گشود که ای صبح قسم  
 میدهم ترا بخدا بیگم بغیران او در آمدی و بگم او نفس زدی که من با تو چه  
 صحبتها که نداشته ام وجه خطها که نه برداشتم مرا از ابتدا ای عمر تا امروز

یافته که در خواب با من

یافته که در خواب ما ششم و تیرا نیام و تو طلوع نمایی و من خفته بمانم باید که چون تو  
 دم صداقت محبت با ما میریزی روز ششم هر طریق راستی روی و نشانه انوی  
 که انی موده القربی حاصل معنی بیت توئی انکه شهر و عوام بقبض عالم  
 سید نظام سر بلند و رقیع لعل و نهار بجنور بر نور ان مشتاق سنین و دهور  
 خان نثار و مطیع صبح صادق خود را اگر در زمره فدایان صداقت نشان کنی  
 فلک اطلب کجاست خورشید از گریبان ظهور او برنداشتی یعنی قصه افتاب بکر  
 بر عالم طلوع نه نمودی و خط صبح بر صفحه هستی اصلا نرسم نمودی قوله رتبه علیه

کیست با قدرت سپهر چیست بارای توهر  
 ان قدرت استعاره وین ذرایت

قدر بفتح قاف و سکون و ال بزرگ داشتن و بید نیازی و طاقت سپهر  
 غیر منقوطه و باء فارسی و سکون باء هموز یعنی آسمان رای بروزن جایی در  
 عربی معنی تدبیر و مقتضای عقل را گویند استعاره ضمیم و فتح تا و فوقانیه انکه ملک  
 مشتق از استعاره بکسر همزه و تا و مثناة فوقانیه دست بدست کردن  
 خواستن و تقبیس ضمیم و سکون قاف و فتح تا و فوقانیه و فتح باء و حده  
 فایده گرفته شده ما خود را اقتباس بکسر همزه و تا و فوقانیه معنی فایده  
 گرفتن بدانکه بیقداری سپهر بحسب رتبه ان شاهنشاه هر دو سراطا هر  
 است و نیز از کلام مصدر وجود و سخا حضرت امام علی بن موسی الرضا

عنه الصلوة و انما كذا يعني از جد كريم خود اعني مولانا و مولی النجا فتن جناب  
 ابي عبد الله الحسين عليه و علي ابائيه و ابنايه التحية و السلام روايت <sup>مفتری</sup>  
 كان و امر المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام بالكوفة في الجامع او قام الله  
 رجل من اهل الشام فقال يا امير المؤمنين اني اسئلك عن شيئا و قال  
 عليه السلام سئل تفقها و لا تسئل عتقا فاحدق الناس با بصارهم فقال  
 اخبرني من اول ما خلق الله تعالى قال عليه السلام خلق النور قال فممن خلقت  
 السموات قال من بخار الماء قال فممن خلقت الارض قال من نريد الماء  
 قال فممن خلقت الجبال قال من الامواج يعني بود حضرت امير المؤمنين عليه السلام  
 شنبه كوفه و تشریف داشت روزي در مسجد جامع كه نگاه ايتاد مروي از اهل  
 شام پس عرض كرد يا امير المؤمنين عليه السلام بدرستي كه مي پرسم از تو سوال  
 مينمايم تو از چند چيز پس فرمود عليه السلام سوال نما در پرس هر چه بخواي بپرس طبع سوال  
 از روي استفاده و از راه طلب فقايت بودند از سر كنيد و عتدا كه مخبر بود به  
 پس مردم در مشاهد كلمات توجه تمام نمودند و بر جواب جناب و لا تياجب تسنين  
 و ثنا بالله صل على كثر و ند پس رسيد كه نگاه ساز مر از اول چيز كه بيد اگر دقت سبحانه  
 فرمود عليه السلام اول بيد اگر د نور را پس گفت از کدام چيز بيد شدند آسمانها فرمود  
 از دوديكه بخوشش آب برآمد پس بگدام چيز بيد شدند زمين فرمود از كف آب  
 گفت پس بگدام چيز بيد اگرديدند كوهها فرمود از موجهاي آب و تفصيلش در

حديث ديگر بدین

حدیث دیگر بن این است که حضرت موسی علی بنینا و علیه السلام کتاب اقدس  
 و تقدس عرض نمود یا رب من قبل ان خلقت السموات و الارضین و العرش  
 و الكرسي و الجنة و النار این گفتی انت قال یا موسی کنت علی درة  
 بیضاء خلقتها قبل العرش و الكرسي و السموات و الارضین و خلقت  
 طولها میسرة خمس مائة الف عام و عرضها مثل ذلک قال یا رب  
 فمن قبل ان خلقت الدارین کنت انت قال یا موسی کنت فی القدر  
 کما انما قدور علی ان امسک المطر فی الهوی و السحاب بین السماء و الارض  
 بلا عمد فکلمت درة غار فعدت و دابت و صارت ماء فنفطرت الی الماء  
 نظرة بالعبیرت فعلی و علا و خانها و ضرب امواجها و ازید زیداً مخلقت  
 من الدخان السموات و من زبد الارضین و من امواج الجبال نغمت  
 حضرت موسی علیه السلام ای پروردگار من پیش از پیداکردن تو  
 آسمانها و زمین با و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ کجا بودی تو گفتی  
 او سبحانه تعالی بودم من برگزیده ای که براق و متشعشع بود و پیداساختم  
 پیش از عرش و کرسی و آسمانها و زمین با و کردانیدم درازی و بی  
 مقدار مسافت با قصد راه و پهنای او نیز نمچین ساختم باز عرض کرد  
 حضرت موسی علیه السلام که ای پروردگار من پیش ازین که پیدانمایی  
 کبریا کجا بودی تو گفتی باریتعالی بودم من در قدرت خود چنانچه من قادرم

بر اینکه معلق به ارم باران را در هوا و ابرها در میان آسمان و زمین بدون ستون  
 پس کلام کردم با آن گهر پس بر خود بلرزید و بکداخت و آب شد پس نظر  
 کردم بسوی آب بنظر عبرت و تنبیه پس بچوشت زد و او بلند گردید و با هم دیگر جوانی  
 او تموج زدند و لطیف خوردند و کفی بر او زدند پس ساختم از دود او افلاک را و  
 نمودم از کف طبقات زمین را و از موجها کوه را پس محقق شد از اینجا که  
 خلقت آسمان از دود است و بیشتر بسین شد که پیدایش آن فخر کون مکان  
 از نور است پس کشاد دود مطر و در جنب نور آن ذی الجود ظاهر  
 و میرین گردید و قول مصنف رحمه الله کیست با قدرت سبب هر چه  
 و نیز کلام قدسی که بمکالمه حضرت موسی علیه السلام وارد شده دال است  
 بر عظمت و جلال آن قدسی صفات بر خلقت تمام کاینات قال الله تعالی  
 و تقدس یا موسی لولا محمد و علی ما کنت خلقت جنة و لا ناراً و لا لیلاً  
 و لا نهاراً و لا ضیاعاً و لا ظلاماً و لا عرشاً و لا کرسیاً و لا فلکاً و لا دواراً و لا  
 و لا قلماً و لا اباک ادم و ذریه و لا انت فقال موسی فهم و فضیلت محمد  
 و علیاً و قد کلمنی علی جبل الطور فقال تعالی انی کلمتک علی جبل الطور فقد  
 محمداً و علیاً علی البساط النور یعنی فرمود باری اقدس تعالی که ای موسی اگر  
 نبود منی محمد صلی الله علیه و اله و سلم و ظهور من بودی علی علیه السلام پیدا نکردی  
 هیچ شئی را نه بهشت و دوزخ را نه شب و روز را نه روشنایی و تاریکی را

و نه عرش و کرسی را و نه آسمان کرده را و نه لوح و قلم را و نه پدر ترا که ادم علیه السلام  
 و نه فرشته او را و نه ترا ای موسی علیه السلام پس گفت موسی علیه السلام بگویم  
 فضلت منرف ساختن محمد صلی الله علیه و اله و سلم و علی علیه السلام را حال آنکه بر  
 تکلم مرا منرف نمودی پس گفت تعالی اثنانه اینک تکلم کردم بتو بر کوه طور و تکلم  
 ساختم محمد صلی الله علیه و اله و سلم و علی علیه السلام بر فراش نور که اعلی است از  
 مسدود پس از اینجا در باب نوگفت آن عالجواب بر همه عالم چه افلاک  
 چه عناصر و چه شمع و چه شهاب اللهم صل علی محمد و علی و اولادهما من المجد و  
 الی الحاق و اینکه مصنف رحمه الله گفت چیست بار ایتو مهر توضع تعالی  
 مهر باری ای آنکه نزد او باب حکمت مقرر است که کواکب سیاره را در  
 عالم و خلی کمال است خصوص نیرین را میگویند که اگر نیرین موجود نمی شد دنیا  
 مثل اشجار و اشمار و حیوانات مثل جنین و غنمه و جمادات مثل لعل و زهره  
 و الماس پرورش نمی یافتند و نیز از مقرر حکما منجمن است که تعلق حیات  
 عقل بنمک است چنانچه در کتب بعضی مفسرین است که ذی روح شدن چنین  
 بواسطه تدریج است و قوه سردی در نقطه از رطل است تا در رحم  
 برقرار ماند و قوه نامیه و روی از منترسیت تا بالیدن گیرد و قوه غضب  
 از مریخ است و قوه شهوة از زهره و قوت نطق از عطارد و قوت حرکت  
 از قمر منصف نماید هرگاه حیات و ادراک هر ذی حیات منوط بر تربیت



سبب تدبیر او از دیگر سیارات روشن تر شد پس بدین بناست که جهان سیمو  
روحانیات و علو سمویات بر روی ان فخر کائنات منوط است سیمو نباتات  
و حیات حیوانات نیز تدبیر اقطاب جهان تاب مربوط است مصطفی رحمة الله  
مهر نظیر ابرای امیر علیه السلام ملاصق نمود و مهر دین را بکلمه نیکو گشت و در خارج داد  
روی حضرت ولایت مرتبت را بر تدبیر اقطاب عالم تاب بقول خردان  
ز راست تقبیس وجه اقتباس در شرح مطلع بند اول گذشت حاصل معنی  
قوشی آنکه علو مرتبت و سمو ملکوت تو بعباده ایست که محیط اعظم با وجود  
رفعت اتم در حضرت واجب اطاعت همیشه پشت نجم قدر احاطه او  
به نسبت احاطه قدرت ان و الارقیب جابجاست بمقدار و شراب است  
به اعتبار و اقطاب جهان تاب با بودن او فیاض عالم در حضور بر نور از  
ذره کم نورش نظر برای عالم ارای ان منشأ ظهور نمود و است شعاع  
و بودیست نا پایدار اگر اقتباس انوار از پر توان مرکز او از شیوه ی رنگ کم از وجودی

نزدودی قوله رحمة الله علیه

کاروان سالار جاست چون کند اینک راه

چرخ را بر دوشش پیش اینک بند چون بر سر

کاروان بر وزن ساروان فاعله را گویند سالار بمعنی سردار جابه بفتح جیم بمعنی  
شوکت و رفعت اینک بمعنی قصد راه بفتح راه و غیر منقوطة بعرب طریقی را

گویند و بر سر او باند

که پیروز و بر جویا که پیش رو بنی نوع خود بود و بی را نیز بدین رسم می نامند  
 چنانچه بفتح جیم عربی و در ایامی که بر وزن شمس یعنی زنک و نمر صدا می را گویند  
 که از بر خوردن دو چیز حاصل شود بد آنکه رفعت و جاه آن ولایت دستگاه  
 منصوص است بایات محکمت و مقطوع است باحادیث متواترات و از  
 کلام معجز القیامش نیز میسر است چنانچه فرمود علیه السلام انا اللوح المحفوظ  
 و انا الذي عنده علم الكتاب على ما كان وما يكون و انا و احي الارضين و انا  
 رب السموات و انا حجة الله على من في السموات و فوق الارضين  
 و انا خازن علم الله و انا قائم بالقسط و انا ذاك الكتاب الذي لا ريب فيه  
 و انا الذي نظرت في الملكوت فلم اجد غيري شيئا و قد غاب و انا الذي  
 دعوت السموات السبع فاجابوني فامرتهن ان يقيمون و انا منشأ  
 الكون و انا الباري و انا المصور في الارحام و انا الذي هو حامل  
 سبع الابرار من ولدي و انا منظم الاشياء و كيف ارشأ و انا خازن السموات  
 و الارضين و انا عالم بتغير الزمان و حدثاته يعني من لوح محفوظ و بالای سریدی  
 محفوظ و منم آنکه نزد اوست دانش و کتاب الهی و خطاب نامتناهی بر  
 بود و باشد و منم کس ترا نده زمین تا و بلند سازنده آسمانها و منم حجت ساطع  
 بر وحدت ایزدی و بر تان قاطع بر قدرت سریدی بر آنکه در افلاک اند  
 از جنس ملائک و نفوس قدسی و بر کنان طبقات زمین از جنس

در ششکان ارضی و منم کجینه و کجور علم الهی و منم قایم و متصف به بعدالت رسالت <sup>نیاهی</sup>  
 و منم ان کتاب که نیست هیچ شبیهی و صحتی و روی و منم آنکه نظر کردم در عالم <sup>نیاهم</sup>  
 غیر خود چیزی دیگر را و بتحقق غایب بودن آن غیر چه در مسجد و چه در <sup>و منم</sup>  
 خواندم آسمانهای هفتگانه را پس جابت کردند مرا پس آنچه فرمودیم بران <sup>آنکه</sup>  
 نمودند و منم باعث پیدایش خلق عالم ملکوت و ماسوت و منم منزله <sup>و منم</sup>  
 و منم صورت دهنده اطفال را در رحمها و منم آنکه بردارنده عرش خداست  
 با جاده نیکوکاران ابدی که فرزندان من اند و منم طایفه سازنده موجودات  
 بر فوجی که خواهم و منم کجور آسمانها و زمین که همه در تصرف قدرت من <sup>سینم</sup>  
 و اما بتغییر یافتن زمانه از حالی بجالی و نیز دانا ام بتبدل امور یکم پدید آید و دران  
 از اینجا اوج و شوکت جناب و لایست انتساب و حقیقت و نعمت سمایی  
 بادیه پناهی دریای و در قول مصنف رحمه الله که کاروان سالار است  
 قلب است اصلش سالار کاروان و اضافت کاروان سالار <sup>جاه</sup>  
 بیانی است یعنی مراد از کاروان سالار جاه است و توصیف نمودن  
 جاه بکاروان سالار بنا بر آنست که رفعتهای زمره اولیا و القاب <sup>انصفا</sup>  
 و نقبا و نجبا و ابدال و اوتاد و ابرار و احرار و مقربین و صدیقین محکوم  
 و فرع جاه ان مقتدای هر دو جهان و در نهایی انس و جان است و مراد از  
 آنکه راه نمودن مسافت رتبه خفایم نمودن و نقایم کونی برداشتن و جلیاب <sup>ظهور</sup>

بر وجه پیش مجانی گذاشتن و مراد از پیش اینک الله کمترین خادمان درگاه ان  
ست مثل حاجب و غلام و بستن فلک بر پای پیش اینک کنایه از انحطاط پایه  
و دست و مساوات رفعت و بی بار رفعت غلامان انجاسب و تشبیه بر پیش  
چته که چنانچه جرس مختبر قافله میباشد رفعت فلک که محیط عالم است نیز بر رفعت  
نشان ان دیشان است حاصل معنی بیت چون قافله سالاران نوکت و الا در  
عزم بالجزم طی مسافت خفا نماید و ابواب ظهور برار باب سرور کشاید  
باین اوج و قار جرسی پیش نبود و زیاده از محکومی نباشد و بحر غلامی و افتخار  
نزد و غیر از عجز و انکسار قدم پیش نهد قول حمد علیه

باشکوه معوانت دستان نیاید در شمار

در پر عنقایی مغرب کی شکوه ارد مکس

شکوه بضم شین معجزه کاف تازی و سکون و او مجوله بمعنی بیگل یا بن و نوکت  
شن مذکور بمعنی ترس و بیم صولت بفتح صاد مهمله بمعنی مهابت مشتق از  
بالفتح بمعنی حاکم کردن و زیاده نموده دستان نام زال سپهر سام است که در  
رستم بوده است و در اصل دستان زند باذای هوز بر وزن اسبان  
بوده است در عرف دستان شهرور شده بخذف کلمه زند عنقا بفتح عین  
سیم رخ را گویند و او را عنقایی مغرب بضم میم نیز خوانند به نسبت غرابت او  
گویند مضمومیت ممکن الوجود یافته نشده و به نسبت غرابت کنایت نمایند

بوی چترهای کیماب را که استفا و عن البرهان القاطع و فی الصراح غنقا معین  
 نوشت اعنق معنی دراز کردن و فی مجمع البحرين الغنقا طایر عظیم معروف است  
 الجسم لایراه احد و فی حیواة الحیوان الغنقا طایر غریب بیض منضاکا لجمال  
 سمیت به لان فی عنقها بیاضا کالطوق و قبل مو طایر یکون عند مغرب الشمس و لعل  
 قولتم غنقا مغرب بشرای هذا انتهی کلامه و در بعضی رسایل دیده شد که غنقا  
 است بزرگترین حیوانات کونین چندین سردار دارد و چندین دست و پا و منقاد از  
 طلا و بایای او از فقره و شکم از یا صوت و پشت از زبرجد و گردنش از  
 و از الماس است و مکانش در کوه قاف به سمت مغرب بدانکه بشوکتی که  
 ان نور اولین و آخرین موصوف کوزبانیکه در میدان بیان ان دراید  
 و بصورتی که ان باعث ظهور آسمان و زمین معروف است کوققریری که  
 از عهد تحریر ان براید لکن بحکم مالاید رک کله لایتم ککله مطره ازان  
 دریا و ذره ازان بیضا در عرصه اظهار می ارد و ذریعه نجات دین دنیا  
 می انکار و مرویست از ملکول مقبول که مر حب یهودی در میان عرب  
 بتهور تمام و مهابت لاکلام شهو ر بود و بمنابه خوف او درد لهایی  
 مبارزان پلتن و دلاوران صف شکن قرار گرفته بود که هیچ کس از دلییر  
 بخاربه او جرات نمی نمود و وزیری قوم یهود در ایام محاصره حصن خنبر الکها بیت  
 بنش او بر دند و از گشته شدن بسیاری از یهود بدست حضرت اسد الله العالیب  
 علیه السلام

۲۹  
 حکایت کردند و حسب چون شوکت مشهور بود و بهر طور و جرات خود و مغرور را بر قوم  
 قبول نمود که بخاربه امیر کبیر علیه السلام رود و انتقام کشد و مر حسب را خوشی بود و فرستاد  
 بر حسب خبر داده بود که مر که بخاربه تواید با او احوال پیش آید و تقصیر را کار فرمائی که همیشه  
 خواهی بود و همواره فتح خواهی نمود و مکر الخس کشی بجای بیاورد از و خذر باید کرد و قتل  
 بر دست حیدر علیه السلام است الفقه مر حسب چون از یهود قبول کرده بود و بعد  
 بامیر کبیر علیه السلام از منزل برون آمد جمعی این خبر و پشت اثر را بجانب حضرت خیر  
 علیه و اله سلام الله الاکبر رسانیدند و حالات عدم معاشرت خود بجهت ولایت  
 مرتبت نیز گذرانیدند بجانب نبوت انقباب حضرت ولایت ماب را یاد  
 و بدین خطاب مستطاب شرف نمود که یا علی علیه السلام شمر مر حسب را از سر اسلام  
 دفع نما و این عهده و پیرین را از دلهای اجاب بر کشا قضا را در آنوقت چشم مبارک  
 ولایت پناه در و میکرد حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و اله و سلم و بان  
 مظهر خود در دیده رسیده ان مر حاک و دیده مردم و ملک کشید فوراً از داندان خود  
 رحمان مرتفع گردید بعد از ان شاه او یا علی علیه السلام بغیر میت غرامت و چه صحران  
 و از لشکر حضرت اثر مرکب بقتل مر حسب را اندوختن جزیم بمیدان عزم استیصال  
 ان بد خصال جهانند و در ان زمان مر حسب از بالای حصار پائین آمد و مسافت  
 تیره اجل می نمود و ناگاه نظرش بر جوانی افتاد که آثار شجاعت از جنبینش نمایان  
 و اطوار مهابت از ناصیه ها بولش و رخشان بود مر حسب دانست که یکی از جوانان

سید افران است و میراند متوجه حرب شد و رجز در بیان حسب و نسب خود  
 آغاز کرد که انا الذی سمیتنی امی مرحب یعنی منم آنکه مادر من نام مرا مرحب نهاد  
 و ابواب فتوح و سرور بر دل من گشاد حضرت سید اویا شیرینیه <sup>چو انبیا</sup> سید اویا  
 نیز رجزی ادا فرمود و حکایت تفاوت انرا درین عبارت با مهابت پاره  
 انا الذی سمیتنی امی حیدره ضرغام اجام و لیث و قسوره یعنی منم آنکه مادر  
 بحیدر <sup>۴</sup> مسمی گردانید و خداوند اقدس مرا بیایه برتر برسانید و منم دلیر  
 میدان شهابت و شیرینیه مهابت منم تاجداریکه بادشاهان و وزرای اهل  
 شمشیر پیش او سر نهاده اند و منم نامداریکه بر است شکل کشائی ساه و سپید  
 عالم بدست او داده اند چون مرحب حسب و نسب ان فخر مکر و یشرب  
 شنید نصیحت کاین بنحاطرش رسید و از ضولت مهابت ان فخر و دمان  
 شبیعت لرزه بر اندامش افتاد و روی بگریز نهاد بطیس لعین ان شقی بدین  
 در غلایند و باز بعرکه برسانید چون مجاذبی امیر کبیر است شیر الهی نعره زد که  
 مرحب بلرزد و عنان مرکب بگردانید و بقوت تمام و بمهابت نصرت انجام  
 و پیر از مرکبش در انداخت و بدرکات حسب و اصل ساخت چون  
 فتح بحضرت خیر البشر صلی الله علیه و اله و سلم رسید بغایت فرخاک گردید  
 و در وقت ملاقات با میرالمومنین علیه السلام فرمود بلغنن ثناءک المشکور  
 و ضیعک المذکور قد رضی الله تعالی عنک و رضیت انا عنک بر چنین

نور انبیا

فورا پیش بوسه داد و بر سینه می کینه اش ابواب سرور گشاد و در نیز آورده اند  
که صولت آنحضرت علیه السلام مرتبه بود که روزی جبرئیل امین علیه السلام بحضور  
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آله الطاهیرین عرض نمود یا رسول الله صلعم در آنکه  
من پنج شهرستان قوم لوط را از زمین برکندم و باستان رسانیده و از کوفه ختم  
و تحت اثری انداختم مرا اثری و باکی روی نداده بود لیکن از صولت امیر المؤمنین  
هر اسی شد بدستولی می نمود و مبتی سخت مسلط میکرد و دشکوه حضرت ولایت  
مرتبت از کلام فرق البیام الحساب غرهبه است چنانچه فرمود علیه السلام  
اهلکلت الجبابرة المتقدمین لبعی ذوالفقار و محرقهم فی النار و انا صاحب الملوک  
و مزیل الدوله و انا صاحب الزلزال و الراجفة و انا صاحب المنايا و صاحب  
البلايا یعنی منم که هلاک نمودم جباران و سرکشان پیشین را بکوشش ذوالفقار  
و منم سوزنده حرمن حیات ایشان بالش غضب آثار و منم صاحب تار و تور  
کننده دولت سالها و منم صاحب زلزله و منم صاحب آن شکوه که از آن  
سبب از آن زمین و کوه حاصل میغیبت توئی انکه هیچیک از کوه تازان  
عجم فتوت و عراق مروت برو سبقت نمی برند بلکه بگردا و ترسند توئی شیریکه  
دستان صولتش هر مبت ده دستان درستم توئی شاه بازیکه از شرق  
همیشش عنفای مغرب همیشه در عدم و در جنب عظمتش زوال شکسته یال  
میش از کسی نبود و بسبب صفت سوکوت او از هر مردم غیر از نبی باشد قوله رحمه الله علیه